

و شیری کمین کرده.

بر پیامبر قرائت کردند و او علیه السلام گفت: «راست گفته است.» روایت چنین است و خدای به درستی آن داناتر است.

و کژراهان، گاه، جوانان نادان را به تدریج از راه به در می برند به اینکه «منظور از اول و دوم و سوم و چهارم این است که اول قلم است (که نزد ایشان عقل است) و دومی لوح است (که نزد ایشان نفس است). و سومی عرش است (که نزد ایشان فلك مستقیم و ضابط افلاك است). و چهارم کرسی است (که نزد بعضی از ایشان فلك البروج است، زیرا منجمان را در این تقسیم بندی اختلاف است). و فرشتگانی که حاملان عرش اند ارکان چهارگانه اند» و این چیزها در نظر ایشان همواره بوده است و ازلی است، پس چگونه می توان یکی را اول نامید و دیگری را دوم و دیگری را سوم، زیرا که همه اینها نزد ایشان و بر پندار ایشان اوایل اند. پس چه فرقی است میان اینان و گروهی از مشبهه که با ایشان معارضه دارند که عرش ممهّد است و کرسی مستقرّ قدمهاست. با اینکه ظاهر الفاظ، موافق تاویل ایشان نیست^۱ و از تاویل کژراهان به دور است، زیرا چیزی از کتب منجمان و اهل طبایع نیافتیم که آنان در آن کتابها، عقل را قلم نامیده باشند و نفس را لوح و فلك را عرش. آنان این چیزها را به همان نامهایی که نزد شنوندگانش مشهور است، می شناسند. و پناه بر خدا از بی یار ماندن و حرمان و اختیار سوء و ناتوانی از پیروی حق.

* در یاد کرد فرشتگان و آنچه در صفات ایشان گفته اند

مسلمانان روایت کرده اند که فرشتگان از نور آفریده شده اند. و ابن اسحاق از اهل کتاب روایت کرده است که خدای تعالی فرشتگان را از آتش آفرید. و آتش و نور، در لطافت و روشنی، یکی اند. و می توان میان این دو خبر بدین گونه توافق برقرار کرد که فرشتگان رحمت از نور آفریده شده اند و فرشتگان عذاب از آتش. و ما هیچ کس را نمی شناسیم که، از طریق یکی از ادیان به خدای ایمان داشته باشد، و به فرشتگان اقرار نکند، اگرچند در باب قدم و حدوث و شکل آنان اختلاف داشته باشد، از آن جمله است سخن امیة بن ابی الصلت:

به شبگیران، این بیکرهای باندام، آهنگ دیدار او کنند / همراه هزاران هزار از فرشتگان گرد آمده. / پیامگزارانی که به فرمان او آسمان را در می نوردند /

(۱) متن: «مع و فاق ظاهر اللفظ لتأويلهم» و ما به قرینه مقام آن را منفی ترجمه کردیم.

و نمی نگرند به جایگاه آن که رفتنی است / آنان چون بازگشت بادند به هنگامی که رویگردان شود / و بازگردد به سرزمینی که چهره آن را نتوان درنوشت / بازوانشان با نیرومندی بر شاهانه اشان / شتابان اند آنگاه که به یاری طلبیده شوند / و آنگاه که «شاگردان خداوند» به یاریگری برخیزند / پیروز شوند و بدیشان پیوند بالهایی نیرومند / برخیزند با بالها و هرگز چشم یاری به یکدیگر ندوزند / نه درنگی باشد و نه ناتوان.

و مسلمانان، در اینکه آیا فرشتگان را می توان دید و احساس کرد اختلاف کرده اند. بعضی بر آنند که فرشتگان به بینایی در نمی آیند، چرا که اجسام ایشان بسیار لطیف است و اجزای ایشان را رنگی نیست و بینایی جز صاحب رنگ را ادراک نمی کند و همچنین گفته اند: ما آنها را احساس نمی کنیم^۱ با اینکه آنها همراه ما می آیند و پاسداران ما می آیند، ما هوا را که غلیظ تر و انبوهتر (اکثف) از آنهاست، احساس نمی کنیم اگر حرکت و اضطرابی در آن حادث نشود، پس چگونه می توانیم فرشتگان (روحانین) را که بسی لطیف تر و لطیف ترند احساس کنیم. و در مورد آنچه مخالفانشان به ردّ و نقض آن پرداخته اند، آورده اند که خداوند این فرشتگان را، در کتاب خویش، به غلظت و شدت توصیف کرده است و گفته است: «فرشتگان غلاظ و شداد» (۶:۶۶) و آنچه در باب صفات عظیم ایشان و بزرگی بیکرهاشان نقل شده است و اینکه فرشته نزد پیامبر (ص) می آید به صورت مردی و همچنین نزد سایر پیامبران، اینان در پاسخ این مخالفان گفته اند خدای تعالی چون بخواهد در فرشته چیزی و معنایی ایجاد کند که قابل رؤیت و مشاهده شود امری منکر نیست همان گونه که در جوّ ایجاد می کند تا ترکیب شود و به صورت ابر از اجزای هبّاء که چشم آن را نمی بیند، انعقاد پیدا کند و سپس انحلال یابد و متفرق گردد، و همان گونه که در آغاز قابل رؤیت نبود، دیگر بار ناپدید شود. و هم از این گونه است حال پریان و شیاطین و دیگر روحانیان آفریده شده. و فرشته را از آن روی فرشته (ملك) خوانده اند که در طاعت و انقیاد است، و در آنچه از وی خواسته شده است به گونه ای تخصیصی و تفصیلی کوشاست. پس دور نیست که فرشتگان دسته های روحانی و جسمانی و نامی و جامد باشند. و در بعضی اخبار آمده است که رعد فرشته ای است و آتش فرشته ای است. و فرشتگان سجده می کنند. لشکر خدای اند و پیامگزاران او و سفیران او و اولیای او چنان که خدای عزوجل گوید: «و مر خدای راست سپاههای آسمانها و زمینها.» (۴:۴۸) و گفته اند که ملخ لشکری از لشکریان خدای است و مورچه لشکری از لشکریان خدای

(۱) متن: «قالوا الیس نحس» ... و ما به «لیس نحس» اصلاح کردیم.

است. آیا نمی‌بینی که چون به معاویه خبر داده شد که اشتر را برطبق فرمان زهر داده‌اند و آن زهر در میان سویق [تلخان] و عسل بوده است گفت: «چه مایه سبب خنکای دل است این کار! همانا که خدای را لشکری است از عسل.» و گفته‌اند که زمین، فرشته‌ای است و آسمان فرشته‌ای است حتی بیشتر از شماره اجسام جهان. و به این سخن خدای عزوجل استدلال کرده‌اند که می‌گوید: «گفتند: آمدیم بطوع» (۱۱:۴۱) و سخن درست همان گفتار نخستین است و اگر روا باشد که نام فرشته را بر این گونه چیزها اطلاق کنیم پس استعمالی مجازی خواهد بود نه حقیقی.

* در یادکرد اختلاف مردمان در باب فرشتگان که چیستند

اما مسلمانان و اهل کتاب گویند که فرشتگان آفریده‌هایی روحانی‌اند چنان‌که اندکی پیش از این یادآور شدیم. و مشرکان عرب را عقیده بر آن بود که فرشتگان دختران خدایند و بر آن بودند که وی با جنیان ازدواج کرده و این دختران از برای او تولد یافته‌اند. خدای تعالی گوید: «و کردند مشرکان اهرمن را شریک یزدان و خدای تعالی است آفریدگار ایشان.» (۱۰۰:۶) و «کردند فرشتگان را که بندگان خدایند، مادگان.» (۱۹:۴۳) و حرانیان گویند فرشتگان ستارگان‌اند که تدبیر جهان با ایشان است... و او آیین باطنیان را به وجود آورد و عقیده داشت که آنها هفت و دوازده تاست و سخن خدای را که گوید: «زبانیه گماشته بر وی نوزده تن.» (۳۰:۷۴) تأویل کرده است. و خرّمیان پیامگزارانشان را که در میان ایشان رفت و آمد دارند ملائکه (فرشته) می‌خوانند.

اما مجوس، اینان منکر فرشتگان نیستند و اینکه فرشتگان آفریدگانی نهفته از چشم مایند و آنان را شتاسبندان می‌خوانند. در آیین ایشان اقرار به فرشتگان و تصدیق آنها هست. دسته‌ای پنداشته‌اند که فرشتگان همان نفوس صافیه‌اند چرا که انسان وقتی در راه شناخت حقایق اشیا دشواریها را بر خویش هموار کند و در راه به دست آوردن فضایل و اختیار نیکبها کوشش کند، به عالم علوی خواهد پیوست. و چون با پیکر خویش وداع کند به گونه عقل خالص و نفس صافی درمی‌آید و در آن هنگام فرشته خوانده می‌شود. و گویند که درتورین درجات در عالم فرودین پیامبری است که از راه علم و عمل بدان می‌توان رسید و در عالم بالا فرشتگان‌اند و آن مقامی است که هر کس

(۱) ترکیبی از مجموعه‌ای مواد خوردنی از قبیل گندم و جو و سیب و سنجد و... که آنها را نرم کوبیده باشند.
(۲) عبارت افتادگی دارد شاید چندین سطر.

در عالم فرودین به نبوت رسیده، بدان می‌رسد. و بعضی پنداشته‌اند که فرشتگان ابعاض و اجزایی از وجود خدایند و در نظر ایشان خدای تعالی چیزی است بسیط و روحانی و امیّه‌ین ابی الصلت فرشتگان را در شعر خویش شاگردان و یاران خدای نامیده است. و در این باب مقالات متباین بسیاری است و این باب چیزی نیست که با عقل بتوان به آن رسید ولیکن قابل شناخت هست. و چون راه شناخت آن این است، پس دیگر برای باز گرداندن آنچه از طریق خبر به دست می‌آید به غیر خبر، راهی نیست.

* در یادکرد صفات فرشتگان

ابن اسحاق [و] واقدی روایت کرده‌اند^۱ که پیامبر (ص) گفته است: «آیا نمی‌خواهید که با شما درباره فرشته‌ای از فرشتگان خدای که پروردگارم مرا به سخن درباره آن اجازت داده است سخن بگویم؟» گفتند: «آری، ای پیامبر خدای.» پس پیامبر گفت: «خدای تعالی را فرشته‌ای است که با گام خویش زمین فرودین را شکافته و از هوای مابین آن خارج شده، چندان که سرش در زیر عرش قرار دارد، سوگند به کسی که زندگانی محمد (ص) در دست اوست اگر پرندگان در فاصله گردن تا لاله گوش او پرواز کنند هفتصد سال بگذرد و این فاصله تمام نشود.»

و ابن جریر از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که پیامبر (ص) به جبرئیل گفت: «من دوست دارم که تو را بر همان صورتی که در آسمانها هستی، ببینم.» جبرئیل گفت: «نیروی آن را ندارم.» گفت: «دارم.» جبرئیل گفت: «در کجا می‌خواهی که متصور شوم؟» پیامبر گفت: «در ابطح.»^۲ جبرئیل گفت: «گنجای مرا ندارد.» پیامبر گفت: «در عرفات.» و این شایسته‌تر است.^۳ پس جبرئیل با او وعده دیدار نهاد و پیامبر (ص) در وقت بیرون آمد، ناگاه دید که جبرئیل از کوههای عرفات آشکار شد درحالی که میانهُ مشرق و مغرب را پر کرده و دو سوی افق را سد کرده است سرش در آسمان است و پاهایش در زمین و چند هزار پر دارد که از آنها نقشهای رنگ‌رنگ، پراکنده می‌شود و چون پیامبر او را دید بیهوش گشت. پس جبرئیل از صورت خویش به همان صورتی درآمد که همیشه نزد پیامبر می‌رفت و آن صورت دحیه کلبی فرزند خلیفه بن فروه کلبی بود. پس او را به سینه

(۱) در متن: «روی ابن اسحاق الواقدی.»

(۲) ابطح: محلی است میان مکه و یمن. رك: یاقوت؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۴.

(۳) عبارت مشکوک است و احتمالا افتادگی دارد.

گرفت. و چون به هوش آمد، پیامبر گفت: «هرگز گمان ندارم که خدای تعالی را آفریده‌ای چون تو باشی.» جبرئیل گفت: «ای محمد(ص) چه خواهد بود اگر اسرافیل را ببینی سرش در زیر عرش است و پاهایش در اعماق زمین هفتم و عرش بر دوش اوست و او گاه از خوف خداوند چنان می‌کاهد که به گونه صعوه‌ای درمی‌آید. و عرش پروردگار تو را جز عظمت او بر نمی‌تابد.» و از ابن مسعود روایت شده است که خدای را فرشته‌ای است که همه دریاها در فرورفتگی شست اوست. و کعب الاحبار روایت کرده که خدای را فرشته‌ای است که آسمانها بر دوش اوست و همچون آسیا، بر آن می‌گردد.

و از ابن مسعود(رض) روایت کرده‌اند که در وصف فرشتگان عذاب گفت: «هیچ يك از آنان نیست مگر آنکه اگر خداوند بدو فرمان دهد تا آسمان را و زمین را و آنچه در آنهاست، فرو ببرد، این کار بر او خرد آید، از آنکه خدای تعالی اجسام ایشان را بسی عظیم آفریده است.»

و در وصف فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و وصف جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و جز اینها، از فرشتگان، چیزهایی آمده است که مؤمنان باید بدانها تسلیم شوند و ایمان آورند. و در وصف حاملان عرش آمده است که آنان فرشتگانی هستند که اندازه گام یکی از ایشان هفت هزار سال راه است و شاخهایی دارند به مانند شاخ گوزن. و گویند که عرش بر روی دوش آنهاست. و بعضی گفته‌اند که بر شانهای ایشان ناشئه‌ای است که در عرش قرار دارد و خدای داناترین است و درست حکم‌ترین. و ابوحنیفه از مقاتل از عطا روایت کرده است که خدای تعالی به هر روز جبرئیل را به بهشت عدن می‌فرستد و او دو بال خویش را در رودخانه آن فرومی‌برد و سپس می‌آید و بال می‌افشانند و از هر بال او هفتاد هزار قطره فرومی‌چکد و خدای تعالی از هر قطره‌ای فرشته‌ای می‌آفریند. و گفت که هیچ قطره بارانی از آسمان به زمین فرو نمی‌آید مگر آنکه فرشته‌ای همراه اوست که دیگر بار به زمین باز نخواهد گشت. و گفت که در آسمانها يك بدست جای نیست مگر آنکه فرشته‌ای در آن، در حال قیام یا سجود است و یا رکوع که از لحظه‌ای که آفریده شده است سر از رکوع و سجود برداشته است و چون روز رستاخیز شود سر بردارد. و گویند: سبحانك ما عبدناك حق عبادتك [پاكا منزها كه تویی، ما پرستش نکردیم تو را آن گونه که سزای تو بود.] و گفت که خدای تعالی را فرشته‌ای است موکل بر دریاها و چون پای خویش به دریا نهد مدّ خواهد شد و آنگاه که پای بردارد جزر خواهد بود. و گفت که فرشتگان چهارند: جبرئیل فرشته رسالت و اسرافیل فرشته صور و عزرائیل فرشته مرگ و میکائیل فرشته روزیها. و از علی بن ابی طالب(رض) روایت ←

شده است که گفت: رعد فرشته‌ای است موکل برابر که آن را از سرزمینی به سرزمینی می‌برد و به همراه او چه مقدار حدید [آهن] است و هرگاه ابری نافرمانی کند بدان حدید، صیحه برمی‌آورد و برق، ضربت ابر است بدان آهن.

و ابن انباری در کتاب الزاهر روایت کرده است که ابر فرشته‌ای است که به خوشتر کلامی سخن می‌گوید و می‌گرید و می‌خندد و رعد کلام اوست و برق خنده اوست و باران گریه اوست. و از کعب روایت شده است که خدای تعالی بر طعام و شراب شما، به هنگام خواب و بیدارتان، کسانی را گماشته است که به پاسداری از شما می‌پردازند تا شما را حفظ کنند به گفته خدای تعالی: «مر خدای را فرشتگان اند به شب و روز سپس یکدیگر آیند، پیش و سپس رسول وی، مروی را به فرمان خدای تعالی از دشمن نگاهدارند.» (۱۳: ۱۱) و هشام بن عمار بن عبدالرحیم بن مطرف از سعید بن سلمه از ابان از انس(رض) روایت کرده است که پیامبر(ص) گفت: همانا که خدای را فرشته‌ای است که هزار سر دارد و در هر سری هزار چهره و در هر چهره‌ای هزار دهان و در هر دهانی هزار زبان که کارش تسبیح و تقدیس خدای تعالی است و با هر زبانی خدای را به هزار نشان تسبیح می‌کند. این سخنان و آنچه بدانها ماند، موقوف بر صحت خبر و صدق راوی است. چرا که از باری تعالی هیچ چیز امتناع ندارد و چه بسا که گوینده‌ای اینها را بگوید و قصدش این باشد که تصدیق کند آفرینش خدای تعالی را در ایجاد این جهان، بی هیچ پیشینه‌ای. پس کسی که از چنین کاری ناتوان نباشد، از کارهای شگفت‌آورتر از این نیز ناتوان نخواهد بود. حال اگر احوال فرشتگان از این دست باشد که یاد کردیم، از قبیل اطلاق نام فرشته بر جماد و موات، پس دیگر جای شگفتی نخواهد بود آنچه حکایت کرده‌اند و گفته‌اند که باد فرشته‌ای است یا نفس فرشته‌ای است.

و به یاد دارم که مردی از بها فریدیه، که صنفی از مجوسان اند و از خیرخواه‌ترین و بی‌آزارترین ایشان، با من محاجه می‌کرد که چرا ما مسلمانان مردگان خویش را در خاک دفن می‌کنیم و قصد ما از این کار چیست؟ و گفت که زمین فرشته‌ای است و شما مرده را در دهان او می‌گذارید چگونه این کار را نیکو می‌شمارید؟ و بعضی از مردم بر آنند که شیاطین عبارتند از هر شریر خبیثی و فرشته عبارت است از هر خیر فاضلی و مذهب الدبائیر^۲ آن است که پیش از این وصف کردیم و حکایت شد.

← (۱) «وقیل علی مناکیبهم ناشیه فی (شاید: هی) العرش.» ناشیه می‌تواند به معنی دختر جوان باشد و می‌تواند به معنی ابر که نخستین بار پیدا و نمایان گردد باشد، عبارت مشکوک است.

(۲) چنین است در اصل شاید: الیونانین.

* سخن در باب فرشتگان که آیا مکلف اند یا مجبور و اینکه آیا آنان برترند یا صالحین از مسلمانان

گروهی گفته‌اند که فرشتگان در کارهای خویش مضطربند و مجبور بر آن افعال اند و از ابن عباس روایت شده است که گفت: در این سخن خدای که «به پاکی یاد کنند خدای را به شب و روز و سست نشوند از تسبیح» (۲۱: ۲۰) تسبیح برای فرشتگان همانند نفس کشیدن است از برای ما. و گروهی دیگر گفته‌اند که فرشتگان مکلف اند و مجبور چرا که خدای تعالی می‌گوید: «و هر که از ایشان گوید که من خدایم از فرود الله او آن است که پاداش دهیم او را دوزخ» (۲۱: ۲۹) و بر غیرمقدور و وعید و پاداش درست نیست. و خدای گفته است: «که من آفریننده‌ام در زمین خلیفتی. گفتند: در زمین خلیفتی می‌آری که فساد کند در آن و بریزد خونها و ما نماز می‌کنیم تو را و به پاکی یاد می‌کنیم تو را. گفت: من می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید» (۲: ۳۰) پس این سخن ایشان گواه است بر اینکه آنان مختارند. و خدای گفت: «بی‌فرمانی نکنند خدای را عزوجل در آنچه فرمایدشان و کنند هر چه آیدشان بدان فرمان» (۶۶: ۶) و خدای تعالی که «به پاکی یاد کنند خدای را به شب و روز و سست نشوند از تسبیح» (۲۱: ۲۰) و سخن خدای تعالی که «و گرامی کردیم آدمیان را و برنشانندیمشان بر ستوران، در صحرا، و بر کشتی، در دریا، و روزی دادیمشان از خوشیها و فضل دادیمشان بر بسیاری از خلقان» (۱۷: ۷۰) و چون خدای نگفت «بر همه آنان که آفریدیم» دانسته می‌شود که هستند کسانی که از آدمیان افضل اند.

و گفته‌اند که آیا برابر است حال کسی که هرگز گناهی نمی‌کند با حال آن کس که هرگز از گناه برکنار نیست. یا چگونه می‌توان برتری داد عمل کسی را که عمرش صد سال است و آن کس که عمری جاودانه دارد؟

و بعضی برآنند که صالحان از مسلمانان افضل از فرشتگان اند، چرا که ایشان مشقت طاعات را با پیکار شهوات و ممانعت شیطان و عمل کردن به غیب، از سر خوف و طمع، تحمل می‌کنند. و چه نسبتی است میان طاعت آن کس که از شویاب هوی پالوده شده است و از مزاحمت شهوات خالص گردیده و به سایبان عصمت مدد یافته و از وسوسه‌ها پاسداری شده است و طاعت آن کس که در سرشت او هوی را نهاده‌اند و در طبع او شهوات را قرار داده‌اند و دشمنانی از نفس او و جنس او، و شیطان او، بر وی موکل‌اند؟ و با تحمل رنج و مشقت و دشواری است که فضیلت عمل را استحقاق توان یافت.

و گفته‌اند جای انکار نیست که فرشتگان افضل از آدمیان اند و از بسیاری از اهل اسلام، تا بدانجا که منکر نمی‌شویم آیاتی را که خصم تلاوت کرده است و همانا که تفضیل می‌نهییم فاضلان از اهل ایمان را و صالحان ایشان را، آنجا که خداوند فرشتگان را از برای صفی خویش آدم به سجده واداشت. آیا این به معنی سبق او در فضیلت نبود که خدای تعالی

استجابت دعا حاصل شود و آنان را خواهش و تضرع و طاعت ایشان، پس از آن، به شکر است و نیکی.

و اختلاف کرده‌اند که کدام يك افضل اند: فرشتگان یا صالحان امت؟ بسیاری از مسلمانان برآنند که فرشتگان افضل اند. به دلیل سخن خدای تعالی که «[بگو یا محمد] نمی‌گویم نزد من است خزینه‌های خدای و نمی‌دانم غیب و نمی‌گویم که من فرشته‌ام» (۵۰: ۶) و سخن خدای تعالی در حکایت از شیطان که «گفت باز نداشتان پروردگارتان از این درخت مگر از بهر آنکه اگر بخورید همچون فرشتگان شوید یا جاودانه مانید در جنت» (۲۰: ۷) و سخن صواحب یوسف که «معاذ الله که گوئیم این آدمی است نیست این مگر فرشته‌ای عزیز و گرامی» (۱۲: ۳۱) و سخن خدای تعالی: «بی‌فرمانی نکنند خدای را عزوجل در آنچه فرمایدشان و کنند هر چه آیدشان بدان فرمان» (۶۶: ۶) و سخن خدای تعالی که «به پاکی یاد کنند خدای را به شب و روز و سست نشوند از تسبیح» (۲۱: ۲۰) و سخن خدای تعالی که «و گرامی کردیم آدمیان را و برنشانندیمشان بر ستوران، در صحرا، و بر کشتی، در دریا، و روزی دادیمشان از خوشیها و فضل دادیمشان بر بسیاری از خلقان» (۱۷: ۷۰) و چون خدای نگفت «بر همه آنان که آفریدیم» دانسته می‌شود که هستند کسانی که از آدمیان افضل اند.

و گفته‌اند که آیا برابر است حال کسی که هرگز گناهی نمی‌کند با حال آن کس که هرگز از گناه برکنار نیست. یا چگونه می‌توان برتری داد عمل کسی را که عمرش صد سال است و آن کس که عمری جاودانه دارد؟

و بعضی برآنند که صالحان از مسلمانان افضل از فرشتگان اند، چرا که ایشان مشقت طاعات را با پیکار شهوات و ممانعت شیطان و عمل کردن به غیب، از سر خوف و طمع، تحمل می‌کنند. و چه نسبتی است میان طاعت آن کس که از شویاب هوی پالوده شده است و از مزاحمت شهوات خالص گردیده و به سایبان عصمت مدد یافته و از وسوسه‌ها پاسداری شده است و طاعت آن کس که در سرشت او هوی را نهاده‌اند و در طبع او شهوات را قرار داده‌اند و دشمنانی از نفس او و جنس او، و شیطان او، بر وی موکل‌اند؟ و با تحمل رنج و مشقت و دشواری است که فضیلت عمل را استحقاق توان یافت.

و گفته‌اند جای انکار نیست که فرشتگان افضل از آدمیان اند و از بسیاری از اهل اسلام، تا بدانجا که منکر نمی‌شویم آیاتی را که خصم تلاوت کرده است و همانا که تفضیل می‌نهییم فاضلان از اهل ایمان را و صالحان ایشان را، آنجا که خداوند فرشتگان را از برای صفی خویش آدم به سجده واداشت. آیا این به معنی سبق او در فضیلت نبود که خدای تعالی

می گوید: «و اگر همبستی کنید بر آزار وی خدای است عزوجل نگهدار وی، و جبرئیل است یار وی و پارسایان مؤمنان اند انصار وی و فریشتگان بعد از این ایستندگان به کار وی.» (۴: ۶۶) بدین گونه مؤمنان صالح را بر فرشتگان، در یاد کرد، مقدم داشته است، چرا که ایشان بر بسیاری از فرشتگان تفضیل دارند. و فضیلت ایمان به فرشتگان واجبتر از فضیلت ایمان به مؤمنان نیست. و خدای عزوجل گوید: «تصدیق می کند خدای را و استوار می دارد مؤمنان را.» (۹: ۶۱) گذشته ازینها، فرشتگان خدمتکاران آدمیان اند. و پاسداران ایشان و در حدیث روایت شده است که فرشتگان خواستار بهشت شدند و خدای سبحانه و تعالی در پاسخ گفت: من نیکان کسانی را که به دست خویش آفریده ام با کسانی که گفتم «باش و شدند» برابر نمی نهم.

و از کعب روایت شده ایم که گفت: «خداوند در فرشتگان عقل بی شهوت سرشت و در بهایم، شهوتی بی عقل و در فرزندان آدم، این هر دورا سرشت، پس هر کس از آدمیان که عقل او بر شهوتش چیره گردد، از فرشتگان برتر است و هر که شهوت او بر عقلش غالب آید بدتر از بهایم است.» و بعضی از متأخرین در این باب به سخن ابونواس استدلال کرده اند که در ستایش ابن موسی الرضا گفته است:

گفتند مرا که تو در هر مقام، سخنور یگانه روزگاری / تو را در سخن نغز شیوه ای است که مژوارید از آن می توان چید / پس از چه روی مدح فرزند موسی را و خصلتهای نیکی که در وی گرد آمده رها کردی؟ / گفتم: راهی نیافتم به مدیح امامی که جبرئیل خدمتگزار پدرش بوده است.

* در یاد کرد آنچه درباره حجابها آمده است

بدان که حجاب، به طور مطلق، مفهوم «حد» را ایجاب نمی کند، چرا که خدای از خلق در حجاب است ولی نمی توان گفت که او «محدود» است، زیرا حجاب وجوه مختلفی از معانی را محتمل است. و وهب بن ابی سلام روایت کرده است که از رسول (ص) پرسیدند: آیا خدای از خلق، در پرده ای، جز آسمانها نیز هست؟ گفت: «آری، میان او و میان فرشتگانی که حاملان عرش اند هفتاد حجاب از نورست و هفتاد حجاب از نار و هفتاد حجاب از ظلمت» تا آنجا که پانزده تا را نام برد. و در حدیث معراج آمده است که «پس از دریا به دریایی سبز رسیدم، پس ندایی شنیدم که ای محمد بیاسای در نور رجا» و آنگاه به یاد کرد دریاهایی از نور پرداخت. و بعضی از مسلمانان اعتقاد به حجابها را بسی بزرگ می دارند. و حماد بن سلمه از عمران حرّانی از زرارة بن اوفی روایت کرده است

که رسول (ص) به جبرئیل گفت: «آیا هرگز پروردگار خویش را دیده ای؟ گفت: ای محمد میان من و میان او هفتاد حجاب است از نور که اگر به نخستین آنها نزدیک شوم می سوزم.» و در حدیث ابوموسی اشعری آمده است که «اگر پرده از سُبُحاتِ وَجِهِ خویش بگشاید هر چه هست همه خواهد سوخت.» و اینها همه بر هنجار چیزی است که از حسن روایت شده است که گفت: «هیچ چیز از اسرافیل به خدای نزدیکتر نیست و میان اسرافیل و رب العزه هفت حجاب است از عزّت و جبروت و عظمت.» و در حجاب بودن، به هیچ روی، ایجاب «حد» نمی کند. زیرا که حجابها اجسامی نیستند که میان حاجب و محجوب حایل شوند ولیکن تمثیلی است از دوری وقوع حواس و قطع طمعها در احاطه به ذات او و اختصاصی که به عظمت و سلطان در برابر بندگان خویش دارد. و این گونه تمثیل، در نزد بندگان، از برای تعظیم باری تعالی و تفرخیم قدر او و دلستن بدو و هراس از وی، رساتر است. چرا که بیشتر ایشان، آنچه را که به حواس ایشان ادراک نمی شود و در اوهام ایشان متصور نیست، لاشیء می خوانند. و دلیل درستی این تأویل چیزی است که در خبر آمده است که کبریا ردای من است و عظمت ازارمن است، اگر بنده ای با من منازعت کند در تکبر یا خود را تعظیم کند وی را به دوزخ برم.

حال آیا کسی تردیدی در این دارد که عظمت نمی تواند آزار کسی شود و یا کبریا ردای کسی گردد؟ ولی وجه صواب همان است که ما گفتیم و خدای داناتر است. و توصیف حجابها در اشعار ایشان موجود است، و شاعری گفته است:

سپاس و ستایش تو را پروردگار ما / که هیچ چیز برتر از تو و بشکوه تر از تو نیست / پادشاهی بر تخت آسمان، گواهی راست / که در پیشگاه عزّت او همگان با فروتنی سجده می آورند / و هرگز انسانی با نگاه خویش نتواند به سوی او بر شود / که آفریدگانی تأیید شده در آن سوی حجاب نورند.

* در یاد کرد آنچه درباره سدره المنتهی آمده است

و سدره المنتهی در کتاب خدای عزوجل یاد شده است. روایت کرده اند که به گونه درختی است و اگر سواری از زیر سایه یکی از شاخه های آن بگذرد [۱] سال به درازا می کشد

(۱) در متن: «رکابی» و در حاشیه به «ردانی» تصحیح شده است و از توضیح بعدی دانسته می شود که ردانی صحیح است، مشهور نیز ردانی است.
(۲) کذا فی الاصل.

و آن سایه پیموده نخواهد شد. میوه آن به مانند کوزه های بزرگ است و برگهایش به مانند گوش فیل، ارواح شهیدان و صدیقان، به گونه پروانه هایی زرین، بدان بر می شوند. گفته خدای عزوجل: «نزد سدره المنتهی که نزد وی است جنة المأوی، چون می پوشید سدره را آنچه می پوشید.» (۵۳: ۱۴) و حسان آن را در شعر خویش یاد کرده است:

و در سدره المنتهی مقامی از برای احمد / و بی شک از برای مرتضی.

و سخن خدای تعالی که «نزد وی است جنة المأوی» خود رد عقیده کسانی است که می پندارند سدره درختی است که پیامبر (ص)، در حرا، در زیر آن می نشست و جبریل وحی را بر او نازل می کرد. مگر اینکه بگوییم این سخن شبیه گفتار پیامبر است که گفت: «این منبر من باغ پشته ای از باغ پشته های بهشت است.» و سخن پیامبر علیه السلام که: «میان گور من و منبرم، روضه ای از روضه های بهشت است.» چنین تأویلی نیز می تواند عقیده ای به حساب آید. و همچنین است سخن پیامبر که «بهشت در زیر سایه شمشیرهاست.» اما ظاهر سخن را چنان که در قول اول بود، پذیرفتن شناخته تر و مشهورتر است و اخبار بسیاری در باب آن وجود دارد. و گفته اند از آن روی سدره المنتهی خوانده شده است که نهایت دانش دانشمندان است و هیچ کس از پیامبران و فرشتگان، جز خدای یکتا، نمی داند که در آن سوی سدره چیست.

و از بعضی قریطیان شنیدم که آن را تأویل می کرد به «آنچه محمد (ص) در حرا آموخته است»^۱ آنچه بدو آموخته و رازهایی که بر او گشوده است، به هنگامی که نشانه ها و علائم را در او دیده است. خرد و درهم شکسته باد دهان اینان و بر باد رفته باد آرزوهایشان!

* در یاد کرد بهشت و دوزخ

هیچ کس از اهل ادیان را نمی شناسم که پاداش و ثواب و عقاب را انکار کند، هر چند در باب توصیف و نام آن و زمان و مکانش اختلاف داشته باشد. چرا که ابطال جزا، ابطال امر و نهی الهی است و ابطال وعد و وعید و مجاز دانستن آفریدگان که کارها را مهمل رها کنند و این عقیده منجر به آن می شود که صانع جهان را سفیه بدانیم و نادان و یا موجب الحاد و تعطیل است. این مسئله پیوسته به اصل توحید است، بدین گونه که

(۱) متن: «وسمعت بعض القرامطه یأولها لعلهم (کذا!) بحراء محمد» و در حاشیه آمده است: «کذا فی الاصل». شاید «بما تعلم» باشد، ترجمه ما با توجه به این حدس است.

وقتی دلایلی بر اثبات وجود باری تعالی اقامه شد و بر قدرت و حکمت او، پس روا نیست که کاری از کارهای او بیرون از حکمت و صواب باشد. پس دانستیم که حکیم این جهان را بیهوده و بازیچه نیافریده است و نه از سر سهو. و جز از برای ثوابی که بر ایشان عرضه داشته و عقابی که آنان را از آن برحذر داشته است، آنان را امر و نهی نکرده است. دور باد از ذات او سبحانه و تعالی که جز حق درباره او گمان رود. جزای رستاخیز، به موجب اصل توحید است و دلیلش دلیل توحید است. علاوه بر آن، همین که بیشتر مردم روی زمین اقرار بدان دارند، خود بزرگترین دلایل است اگر حجت عقل و اجماع خلق، کاشف از این امر باشد. پس دیگر چه عذری برای کسانی که از آن تخلف می ورزند یا تمایلی بر ضد آن دارند، باقی می ماند؟ حال اگر کسی در نفس خویش، گریزی از این عقیده احساس کند، بهتر همان است که عقل خویش را در این امر متهم بدارد نه عقل مؤمنین و نسلها و اُمتهای پیشین را.

اما سخن در باب اینکه جزا در کجاست و ماهیت آن چیست، آیا بهشت و دوزخ است یا جز این دو، در این امر باید از اخبار پیروی کرد. و اگر خدای خواهد به چیزی جز بهشت و دوزخ نیز جزا دهد، آن گونه که خواهد. آنچه از ثواب معلوم است عبارت است از نعمت و شادمانی و آنچه از عقاب معلوم است عبارت است از چیزهای نادلخواه و عقوبت و هیچ نعمتی بزرگتر از دوام بقا نیست و هیچ عقوبتی بالاتر از آتش نیست که خورنده اَضداد است.

* در یاد کرد اختلاف مردمان درباره بهشت و دوزخ

در شرایع حراّنیان چنین خواندم که باری عزوجل کسانی را که فرمانبرداری کنند به نعمتی جاودانه وعده کرده است و کسانی را که عصیان ورزند به اندازه استحقاقشان وعده عذاب داده است. و این طریقه بیشتر قدماست. و بعضی از ایشان را عقیده بر این است که نفس شریر که در این جهان تباهی کرده و مایه فساد و سبب آزار شده است، چون هیكلی را که در آن است رها کند در اثر زندانی خواهد شد و اثر آتشی است در بالاترین فراز جهان. و نفس نیکوکار که از فضایل بهره مند است به عنصر ازلی خویش می پیوندد. و بعضی از ایشان را عقیده بر آن است که نفس فاضل در بلندی بالا می رود و نفس پست، فرومی رود و در ظلمت و افسردگی باقی می ماند.

ارسطاطالیس گفته است علّوعلی (بالای برتر) محلّ جاودانگی است و سفلی اسفل (فرو پست) محل مرگ است.

و عامه اهل هند به جزا اقرار دارند و کسانی از ایشان که به انواع عذاب از قبیل کشتن و سوختن و غرق خود را هلاک می کنند، چنان می پندارند که دوشیزگان بهشت، آنان را، پیش از آنکه جانشان برآید، می ربایند و به بهشت می برند. و من این سخنان را از آن روی در اینجا آوردم تا بر تو روشن شود که اینان با همه کفر و نادانی خویش، به بهشت اقرار دارند. و اهل کتاب، همه، به جزا اقرار دارند. چرا که یادکرد بهشت و دوزخ در بسیاری از مواضع کتاب ایشان آمده است، اما اینان در باب صفات بهشت اختلاف دارند. در زبان عبرانی بردیس خوانده می شود و در عبری کنعان. گروهی از یهود برآند که چون روز رستاخیز فرا رسد دوزخ از وادی [آشکار شود و آتشی در آن وادی به جنبش درآید و بر روی آن آتش پلی نهاده گردد و بهشت از جانب بیت المقدس آشکار گردد و فرمان داده شود تا خلق از آن پل بگذرند. هر کس از ایشان بی گناه باشد بهمانند باد از روی آن پل می گذرد و هر کس گناهکار باشد در آتش سقوط کند.

و گروهی از یهود برآند که بهشت و دوزخ فانی خواهند شد و آن پس از هزار سال از درآمدن مردم به بهشت و دوزخ خواهد بود. آنگاه اهل بهشت تبدیل به فرشتگان شوند و اهل دوزخ، استخوان سوخته گردند. و گروهی برآند که بهشت و دوزخ، هرگز، فانی نخواهند شد.

اما متناسخه. اینان جزا را در نسخ و مسخ می بینند و برآند که هر که بر خوی درندگان و بهایم باشد، به صورت آنها درخواهد آمد، به پاداش کارهایش. و هر کس تعاطی حق کند و از آزار دست بازدارد و نیکی کند به صورت فرشته ای درخواهد آمد یا به گونه قاندى یا رئیسى. و این مذهب بسیاری از پیشینیان (قدما) است.

و گروهی از معطله جزای در این دنیا را، از رهگذر تهیدستی و فاقه و رنجها و غمها، به خاطر کارهای زشتی که آدمی مرتکب شود، منکر نیستند. و همچنین فراخی در زندگی این جهانی و آسایش و شادی و خوشی را به عنوان پاداش کارهای نیک می پذیرند.

و سمنیه از هندیان برآند که هر کس نیکی او اندک باشد بد روزگار خواهد بود و زنده پوش که بر در سراپها رود و هیچ کس به او صدقه ای نمی دهد و هر که نکوکار باشد پادشاهی بزرگ و گرمی شود و هر کس دیگران را طعام دهد، نیرومند خواهد شد، چرا که تن از غذا نیرو می گیرد و هر کس جامه پوشاند زیبا خواهد شد و هر کس در تاریکی چراغی برافروزد به نیکی زندگی خواهد رسید، چرا که صبح تاریکی را می زداید.

* در یادکرد اختلاف مسلمانان درباره بهشت و دوزخ

بدان که مسلمانان در این مسئله بر سه دسته اند: معتزله - بجز ابوالهذیل و بشر بن المعتمر - برآند که بهشت و دوزخ هنوز آفریده نشده اند و روز رستاخیز آفریده خواهند شد. و نجار گفته است: اگر چه آن دو هنوز آفریده نشده اند و در روز رستاخیز آفریده خواهند شد، اما رواست که آفریده شده باشند. و دیگر مسلمانان برآند که بهشت و دوزخ آفریده شده اند و ساختن آنها پایان پذیرفته.

و در این باره به آیاتی از قرآن و احادیثی از سنت استدلال کرده اند از جمله: «اورا گفتند در رو در بهشت. گفت: ای کاشکی گروه من بدانندی.» (۲۶:۶) و سخن خدای تعالی: «و مپندارید آنان را که بکشند در راه خدای که ایشان مردگان اند بلکه ایشان زندگان اند نزد خدای. روزی می دهند ایشان را.» (۳: ۱۶۹) و سخن خدای: «و بهشتی که فراخنای آن همچون آسمانها و زمین است، ساخته اند مر پرهیزگاران را.» (۳: ۱۳۳) پس آیا رواست که نافریده شمرده شود؟ و در حدیث آمده است که خدای تعالی بهشت را چنین و چنین آفرید، به صفاتی که آن صفات در کتب مضبوط است و گفت: «و بترسید از آن آتشی که بساخته اند ناگرویدگان را.» (۲: ۲۴) و گفت: «آن آتشی است که عرضه کرده می شوند بروی بامدادان و شبانگهان.» (۴۰: ۴۶) و گفت: «ای آدم! آرام گیر تو و جفت تو در بهشت.» (۷: ۱۹).

و مخالفان ایشان گویند که بهشت و دوزخ پاداش و کیفر است و استحقاق پاداش و کیفر، تنها، پس از به وجود آمدن اعمالی است که موجب آنهاست. گویند: اگر بهشت آفریده شده است، مکان آن در کجاست؟ با اینکه آسمانها و زمین را گنجای آن نیست. به گفته خدای تعالی: «فراخنای آن چون آسمانها و زمین است.» (۳: ۱۳۳) و اینان تمام آنچه را که در قرآن و سنت آمده است تأویل می کنند که به معنی وعده ای است که انتظار آن می رود و حال آنکه خدای عزوجل گوید: «به درستی که نیکان در بهشتهایی باشند و به درستی که بدکاران در دوزخ باشند.» (۸۲: ۱۶) و با اینکه اکنون نیستند از ایشان خبر داده است. و گفته اند بر خدای متمتع نیست اگر هر روز بهشتهایی بیافریند و آنها را نابود کند یا باقی بدارد، آن گونه که خواهد. و یا ارواح مطیعان را، در بهشتی که از برای ایشان می آفریند، در نعمت بدارد یا در غیر بهشت. و ارواح ستمگران را در دوزخ یا غیردوزخ عذاب دهد.

و گفته‌اند خداوند در سابق از فنا کردن آنچه آفریده است سخن گفته است و ثواب و عقاب او غیر فانی‌اند، همیشه. پس اگر بهشت و دوزخ موجود بودند می‌باید فانی می‌شدند و این خلاف وعده‌ی الهی است «و تبدیل‌کننده‌ای از برای کلمات او نیست.» (۶: ۱۱۵) مخالفان ایشان گویند: بهشت و دوزخ، کیفر و پاداش نیستند، بلکه آن دو محل کیفر و پاداش‌اند، در آنجا ثواب و عقاب داده می‌شود و استثنای از هلاک و فنا شامل ایشان است به گفته‌ی خدای تعالی: «مگر آنکه خدای تو خواهد.» (۱۱: ۱۰۸) و به دلیل اینکه در مورد آنان حکم به سرمدیت و جاودانگی کرده است، همان‌گونه که وعده کرده است که خلق را فانی کند وعده کرده است که بهشت و دوزخ را فانی نکند. آنگاه، اینان، در باب محل بهشت اختلاف کرده‌اند. گروهی گفته‌اند جای آن در آخرت است و آخرت آفریده است و گروهی گفته‌اند بهشت در عالمی است که از برای آن نهاده شده است و از برای خداوند عوالم خلق بسیار است چندان که او بخواهد. و گروهی گفته‌اند در آسمان هفتم است که سقف آن عرش رحمن است. و در این باره خبری نیز نقل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند آفریده است اما دانسته نیست که کجاست. و جای شگفتی نیست که خدای آن را در مکانی بدارد، آن‌گونه که جهان را در لامکان به پای داشته است. و گفته‌اند که دوزخ در زیر هفتم زمین فرودین است و در این باب خبری نیز روایت کرده‌اند.

* در یادکردِ توصیف بهشت و دوزخ

از آنچه در قرآن آمده است وصف جامع بهشت این است که «و در آن بهشت بود هر آنچه آرزو کند تن‌ها را و خوش آید چشمها را و شما در آن جاویدان باشید.» (۴۳: ۷۱) و جامعترین خبری در این باب خبر ابوهریره است که از پیامبر نقل کرده است به حکایت از پروردگار عزوجل که «از برای بندگان صالح خویش آماده کرده‌ام آنچه نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است و نه بر دل بشری گذر داشته است، رها کنید آگاهی از آن را.» ابوهریره گفت که مصداق این در کتاب خدای عزوجل این است: «نداند هیچ تنی چندانچه پوشیده و نهانی ساخته‌اند مر ایشان را از روشنی چشمها، پاداشی بدانچه کرده باشند.» (۳۲: ۱۷) و حمزه بن حبیب از منهل بن عمرو از محمد بن حنفیه روایت کرده است که پیامبر گفت: «به هرگونه که خواهید درباره بهشت سخن بگویید، به هر چه آن را وصف کنید و از آن سخن بگویید بهشت افزونتر از آن است.» و از همین سخن پیامبر اجازه یافته‌اند کسانی که در توصیف بهشت و دوزخ سخنانی گفته‌اند که در روایت نقل

نشده است، زیرا شخص توصیف‌کننده، هر چند در توصیف مبالغه کند، نهایت خاطر و غایت معرفتش به کُنهِ اندکی از آن نخواهد رسید که نعمتهای الهی و نعمتهای او فراتر از شمارش شمارگران است. زیرا هرگز آن را غایت و نهایتی نیست و از پیامبر خدای (ص) در باب اهل بهشت پرسیدند گفت: «اهل بهشت را موی بر اندام و صورت نیست و پلکهایشان سرمه‌دار است [اهل الجنة جردمرد مکحلون] همه در سن سی و سه سالگی.» این است روایت به نقل حماد بن سلمه از علی بن مرید از مسیب از ابوهریره. و در روایتی دیگر آمده است که در سن سی و سه سالگی‌اند به سن عیسی و صورت یوسف و قلب ابراهیم و درازی قامت آدم و صدای داود و زبان محمد (ص) و ابوهریره گفت که اهل بهشت پیوسته بر حسن و جمال آنان افزوده می‌شود، همان‌گونه که در این جهان زشت و پیر می‌شوند. و گروهی از اهل کتاب خوردن و همخوابگی را در بهشت انکار کرده‌اند و این بدان دلیل است که بعضی از ایشان برانگیختگی روز رستاخیز را تنها در مورد ارواح قبول دارند. و خدای تعالی، در قرآن، ایشان را به یادکرد طعام حواری که در بهشت وصف کرده است، تکذیب کرده است. و از پیامبر (ص) نقل است که به هنگام یادکرد بهشت گفته است: یک مرد از ایشان را نیروی هزار مرد است در خوردن و همستر شدن. و از پیامبر پرسیدند که بساویدن و مباحضت چگونه است ای پیامبر خدا! گفت: «همخوابگی با شور و هیجان هرگاه که مرد از کنار زن برخیزد، آن زن دوباره دوشیزه خواهد بود، نه آلت مرد را خستگی است و نه فرج زن را آزدگی، با شهوتی که هرگز قطع نمی‌شود.» مردی یهودی، آنگاه، گفت: «هر کس اکل داشته باشد به غائط خواهد رفت.» پیامبر (ص) گفت: «آنان به غائط بیرون نمی‌شوند بلکه به گونه عرق از تنهاشان بیرون می‌رود به مانند مشک و شکمهاشان آن را نهفته می‌دارد.» در باب خواب، در بهشت، از پیامبر (ص) پرسیدند گفت: «خواب، برادر مرگ است و اهل بهشت را مرگی نیست.» گفتند: «در آنجا زاد و ولد هست؟» گفت: «فرزند فتنه است.» و بنا به روایتی گفت: «اگر خواهند دوران آستنی و وضع حمل و بالیدن فرزند یک ساعت است.» درباره زنی که دو همسر داشته است، پرسیدند، که در بهشت از آن کدام یک خواهد بود؟ بنا به روایت حدیثه گفت: «از آن آخرین همسر خواهد بود.» و هنگامی که معاویه ام‌الدرداء را خواستگاری کرد، آن زن گفت: من جانشینی برای ابوالدرداء روا نمی‌دارم که از پیامبر (ص) شنیدم که گفت: «زن از آن آخرین همسر است» و به همین دلیل همسران پیامبر (ص) پس از وی بر دیگران حرام شده‌اند تا در بهشت همسران او باشند. و از حسن روایت شده است که گفت: زن مخیر است تا هر کدام را

که خوشخوی تر است برگزیند. و از ضمره بن حبیب پرسیده شد که آیا پریان (جن) به بهشت وارد می شوند، گفت: آری، و استدلال کرد به آیه «بدیشان نرسیده بود هیچ آدمی پیش از ایشان و نه هیچ پری.» (۵۵: ۵۶) پس از برای آدمیان همسرانی از انس و از برای پریان همسرانی از پریان خواهد بود. از ابوالعالیه درباره اوقات بهشت پرسیدند گفت: همانند وقت طلوع فجر تا طلوع خورشید است، در آنجا نه خورشید است و نه ماه و نه شب و نه روز. و آنان در روشنایی جاودانه اند و مقادیر شب و روز را به کشیدن پرده ها و گشودن درها می شناسند. و از حسن در باب حورالعین پرسیدند گفت: همین پیر همسران شمایند با چشمهای آبریز و ژفکی و آنگاه این آیت بر خواند که «ما بیافریده باشیم ایشان را از نوآفرینی، قرار داده باشیم ایشان را دوشیزگانی» (۳۶: ۵۶) تا پایان آیه. و گفت: داده خواهند شد همسرانی جز همسران خویش از حورالعین. و در حدیث ابن المبارک از رشید بن سعد از ابن انعم آمده است که هر کس از زنان اهل دنیا که به بهشت درآید بر حورالعین فضیلت دارد به خاطر عملی که در دنیا داشته است. و ما این اخبار را از بهر شهرت آنها در نزد عوام امت و بی نیازیشان از اسانید، آوردیم. و در باب سخن خدای عزوجل «و در آن بهشتها بود هر آنچه آرزو کند تنها را و خوش آید چشمها را.» (۴۳: ۷۱) پرسیده شد که اگر خواستار چیزی شوند که خرد آن را زشت می شمارد از قبیل قتل و غضب و بیداد و ازدواج با خواهران و دختران؟ مسلمانان در جواب گفتند: اینها، و آنچه بدینها ماند، چیزهایی است که در بهشت خواستار آن نشوند، چرا که در بهشت از این گونه چیزها وجود ندارد، همان گونه که خواستار مرگ و بیماری و خواری و فاقه نمی شوند، زیرا در آنجا، این چیزها، وجود ندارد. و طبایع ایشان از شوق به چیزهایی که خرد زشت می شمارد، بازداشته می شود و آن را فراموش می کنند.

بدان، خدایت هدایت کناد، که آنچه در وصف بهشت آمده است از زر و سیم و گوهرها و بوی خوش و طعام و دیگر چیزهایی که وصف شده است، همه، در معنی حقیقی کلمات مادی^۱ است همان گونه که گوهرهای زمین و میوه های آن، به گفته خدای عزوجل: «به درستی که آن سرای واپسین است سرای زندگانی جاویدان اگر هستند که بدانند.» (۶۴: ۲۹) و از ابن عباس (رض) روایت شده است از اسامه بن زید از پیامبر (ص) که از بهشت پرسیدند، گفت: نوری است که می درخشد. و حسن بن هشام عبسی از وکیح از اعمش از ابن عباس (رض) روایت کرد که گفت: در بهشت چیزی از آنچه در دنیا هست، نیست، مگر نامهایی.

(۱) متن: «و اعلم ان کل ما وصف به... کلها علی الحقیقه فی الاسماء الکئیفة».

* در یادکرد صفت دوزخ و اهل آن

جامعترین آیه ای در وصف دوزخ این سخن خدای تعالی است که: «آنها که کفر آوردند مرایشان راست آتش دوزخ سوزان، نمیرانندشان تا برهند و نه برایشان چیزی از غذایشان سبکتر کنند.» (۳۵: ۳۶) و جامعترین خبری در باب دوزخ خبر محمد بن حنفیه است اگر چه حدیثی مرسل است: «هرچه خواهید از دوزخ سخن گوید، چرا که هر چه بگوئید دوزخ از آن شدیدتر است.» و آنچه موجب قیاس شدید است این است که آنچه دوزخ را بدان وصف کرده اند از غل و زنجیرها و مارها و کژدمها و دره ها و عمودها و دیگر چیزهایی که در قرآن و اخبار آمده است، اینها همه خلاف آن چیزی است که در دنیا آمده است، همان گونه که در وصف بهشت گفتیم. و اینکه جمع میان آنچه در دنیاست و آنچه در دوزخ است از جهت اسم است نه از جهت معنی. چرا که دوزخ سرای جاودان است، همان گونه که بهشت سرای جاودان است. و از ابراهیم نخعی در باب صفت آتش دوزخ پرسیدند، گفت: آتش این جهانی یکی از هفتاد جزء آتش دوزخ است، که دو بار از دریا عبور داده شده است و اگر جز این بودی هرگز نمی توانستید از آن سود ببرید. و از حسن درباره دوزخ پرسیدند گفت: دریا به صورت آتش درمی آید و آنگاه بر خواند: «و چون دریاها را آتش کنند و بر جوشانند.» (۸۱: ۶) و گفت یکی از دیگری برمی جوشد. آنگاه بادی از جنوب بر آن می وزد و خورشید را بر آن مسلط می کند تا آن را به جوش آورد و به صورت آتش درآید و خدای آن را زندانی از برای معصیتکاران ساخته است.

و گروهی بر آنند که دوزخ هم اکنون آفریده است و در زیر زمینهای فرودین است و دریاها آن را از خلق جدا می کند و گرمای خورشید و گرمای تابستان از حرارت آن است.^۱

و روایت کرده اند که دوزخ شکایت کرد که پاره ای از من پاره ای دیگر را می خورد، پس به او اذن داده شد تا دو نفس برکشد، یکی در تابستان و یکی در زمستان و این شدیدترین گرما و سرماست و در احادیث صحیح آمده است که در نیمروز به خنکی گرایید، چرا که در شدت گرما تفتگی از دوزخ است. و گروهی، بقای ذی روحی را در آتش، سخت دشوار یافته اند و مایه شگفتی و این از قصور دانش ایشان است، زیرا آتش دارای انواع است به مانند ائیر، که می گویند در بالای هواست، و همانند آتش نهفته در

(۱) متن: «محرها»، هوار به مؤخرها، اصلاح کرده است و صحیح بنا بر حدس ما، «من حرها» است و ترجمه مستند بدان است.

سنگ و درخت. و بنا بر روایتی که نقل شده است از ابن عباس در باب آتشها پرسیدند گفت: آتشها بر چهارگونه‌اند: آتشی است که می‌خورد و می‌نوشد و آن همین آتش شماس است و آتشی است که نه می‌خورد و نه می‌آشامد و آن همان آتش نهفته در سنگ است و آتشی هست که می‌آشامد ولی نمی‌خورد و آن آتش نهفته در درخت است و آتشی هست که می‌خورد ولی نمی‌آشامد و آن آتش دوزخ است گوشت آنان را می‌خورد ولی خونشان را نمی‌آشامد. به همین دلیل ارواح ایشان همچنان باقی می‌ماند. پس خبر داد که آتش دوزخ خلاف آتشی است که یاد کرده است به گفته خدای عزوجل: «هر گه که بسوزد پوستهای ایشان بَدَل کنیم ایشان را پوستهایی جز از آن.» (۴: ۵۶) پس خبر داد خدای سبحان و تعالی که او پوستهای ایشان را بَدَل می‌کند تا ارواح ایشان باقی بماند و آتش، ایشان را نابود نمی‌کند و همانا خداوند تعالی قدرت خویش را در ترکیب طبایع بعضی از جانوران نشان داده است، به گونه‌ای که به ما نشان می‌دهد که رواست ذی‌روحی در آتش باقی بماند مانند شترمرغی که آتش می‌خورد و آتش او را زیان نمی‌رساند و مانند پرنده‌ای که به درون آتش می‌رود و آتش او را نمی‌سوزاند و اینها را جز مایه عبرتی از برای آدمیان نکرده است و ما را راهنمون شده است به اینکه رواست که اهل دوزخ در آتش زنده بمانند و گرنه در طبایع حیوانات روا نبود که از آتش تغذیه کنند و از آهن گداخته. و در باب صفت اهل دوزخ، چیزهای شگفت‌آور و طاقت‌سوزی نقل شده است از جمله آنچه روایت کرده‌اند که از ابوهیره پرسیدند در باب این سخن خدای تعالی: «و هر که خیانت کند بیارد آنچه در آن خیانت کرده بود روز قیامت» (۳: ۱۶۱) که چگونه ممکن است کسی که در کار صد شتر و دویست گوسفند خیانت کرده باشد، آنها را بیاورد، و او گفت: آیا دیده‌ای کسی را که دنداننش به مانند کوه اُحُد باشد و رانش به مانند ورقان^۱ و ساقش به مانند بیضاء^۲ و نشیمنگاهش به اندازه ما بین مدینه تا ربه^۳؟ و از ربیع بن انس روایت شده است که گفت: نوشته است در کتاب نخستین [الکتاب الاول] که پوست هر يك از اهل دوزخ چهل ذراع است و شکمش چندان که اگر کوهی در آن نهند گنجای دارد. و او چندان می‌گرید که در گونه‌اش حفره‌هایی از اشک پیدا می‌شود که اگر کشتی در آن نهند جریان خواهد یافت. روایت این چنین است. و خدای دانایان است.

و بدان که آنچه در وصف بهشت و دوزخ می‌آید از طریق سمع و خبر است و موجبی از طریق عقل ندارد. اصل همان مسئله جزا و پاداش است و تو خود را به پاسخ

۱ و ۲ و ۳) ورقان کوهی است سیاه میان مکه و مدینه و بیضاء محلی است در مکه و ربه از قرای مدینه است. رك: معجم البلدان، یاقوت، ج ۵، ص ۳۷۲، ج ۱، ص ۵۳۰، ج ۳، ص ۲۴.

کسی که از صفات دوزخ و بهشت جويا می‌شود، مشغول مدار مادام که منکر اصل پاداش است، تا آنگاه که بدان اقرار آورد.

* در یاد کرد اختلاف مردمان درباره بقا و فنای بهشت و دوزخ

در شرایع حرّانیان خواندم که جهان را علتی است ازلی و یکتا که کثرت را در آن راه نیست و وصف هیچ چیز از دانسته‌ها را بدو راه نیست. اهل تمیز مکلف‌اند که اقرار به ربوبیت او کنند و بعثت پیامبران برای راهنمونی و تثبیت دلایل است. و آنان، کسانی را که اطاعت کنند، وعده بهشت جاوید داده‌اند و آنان را که عصیان ورزند به اندازه استحقاقشان وعده عذاب داده‌اند و سپس این عذاب منقطع می‌شود.

و بعضی از اوایل حرّانیین^۱ گفته‌اند که دوزخیان هفت هزار دور عذاب می‌بینند سپس عذاب منقطع می‌شود و تبدیل به رحمت خدای تعالی می‌گردد.

و اهل هند، با همه بسیاری اختلافی که دارند، در دو نحله جمع‌اند: سمنیه معطله و براهمه موحد. و هر دو گروه به جزای آخرت اقرار دارند و اینکه عذاب سرانجام منقطع خواهد شد. و سمنیه برآنند که ثواب و عقاب، در همین جهان از رهگذر حواس، موجودند به پاداش آنچه نفوس اکتساب کرده‌اند و نفوس همچنان باقی‌اند و جاودانه و فاعل. و فعل ایشان ایجاد از رهگذر اجساد است و پیوسته ساکن ابدان‌اند و چون جسدی را ترك گویند دیگر هرگز بدان باز نمی‌گردند و آنها بر طبق افعالشان متناسخ می‌شوند و بر قدر هوا و همتشان بهره خواهند داشت. و چون مرتکب گناهان شده باشند، آن افعال در جوهر نفس اثر می‌کند و به گونه عَرْضی لازم از برای آن درمی‌آید و چون جسد را ترك گوید در نتیجه این تأثیر، به جنسی که ملائم همت او نیست درآید و ملائیس (همراه) آن شود و بدان سبب به مکروه و نادلخواه پیوندد که آن تناسخ در اجساد همه حیوانات است از حشرات گرفته تا دامها و آدمیان و پرندهگان دریایی و صحرايي. و گویند دشوارترین نوع تناسخ آن است که به جسد جانوری در زیر زمین انتقال یابد، آنجا که نه آب است و نه آبادانی و عذاب او با گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما به‌دراز می‌کشد، سپس به دوزخ و عذاب دوزخ انتقال می‌یابد و آن واپسین حد عذاب است و سرانجام آن. سپس به قهقری از دوزخ

(۱) متن: «و قال بعض اوایله...» و نزدیکترین مرجع ضمیر در عبارت الحرّانیین است و مابه همین صورت

ترجمه کردیم.

(۲) متن: «ثم تُجَوَّ» که اصلاح هوار است، ولی متن اصلی «تحو» بوده است که تصحیف «تحوّل» است و

ما همان را ترجمه کردیم.

به‌روی زمین، از برای عمل، باز می‌گردد. و گویند آن نفس که کارهای نیک و افعال فاضله - بر عکس آنچه پیش از این گفتیم - داشته باشد، او ملابس زیبایی و کمال و تندرستی و امن و نیرو و انس و نشاط و ملک و عزت و طیب نفس خواهد بود و سرانجام آن نفس، به بهشت می‌رسد و به اندازه استحقاقش در آنجا درنگ می‌کند، سپس به جهان بازمی‌گردد از برای عمل. و گفته‌اند که بهشت سی و دو مرتبه است و در ادنی مرتبه آن، اهل بهشت، چهارصد هزار سال و سی و سه هزار سال و ششصد و بیست سال درنگ می‌کنند. و هر مرتبه‌ای دو برابر مرتبه فرودین خویش است، که شمار آن به طول می‌انجامد. و گویند که دوزخ سی و دو مرتبه است. آنگاه به توصیف صفات عجیب آن از حریق و زمهریر پرداخته‌اند. و عقیده دارند که هر کس چیزی را، بجز از انسان، کشته باشد صد و یک بار بدان کشته می‌شود و هر کس انسانی را کشته باشد هزار و یک بار بدان کشته می‌شود و گویند هر عضوی از اعضای بدن آدمی که زشت و قبیح آفریده شده باشد، این بدان سبب بوده است که صاحب آن عضو بدان عضو مرتکب کاری زشت شده است.

این است اصل تناسخ و از اهل هند است که این فکر در میان دیگر امتهای انتشار یافته است. و هیچ امتی از امم وجود ندارد مگر اینکه به جزا، همان‌گونه که یاد کردیم، مقرر است یا به‌گونه تناسخ یا به صورت ذخیره شدن برای آخرت.

و اجماع کرده‌اند که عذاب به اندازه استحقاق است و سپس منقطع می‌گردد. و گروه بسیاری از یهود برآنند که، چون اهل بهشت و دوزخ بدانجا درآیند و هزار سال بر آن بگذرد، این دو فانی شوند و تعطیل گردند و اهل بهشت به‌گونه فرشتگان درآیند و اهل دوزخ استخوان سوخته. و استدلال ایشان به‌گفته انبیای دوازده‌گانه است که در سفر یهوشوع چنین مکتوب است که: «خدای می‌گوید اگر در فرمان من چنگ زنی و پیمان خویش به‌پایان بری تو را جایگاهی دهم در میان آن کسان که رویاروی من ایستاده‌اند.» و در مورد اهل دوزخ گویند که آنان استخوان سوخته می‌شوند در زیر گامهای اهل بهشت. و من از مردی از یهود - که تفرین خدای بر ایشان باد - شنیدم که بعضی از آنان عقیده دارند که جهان در هر شش هزار سال، به‌پایان می‌رسد و از نو آغاز می‌شود و برآیند که روز شنبه روز حساب است و مقدار آن هزار سال. و روز یکشنبه روز آغاز است. و خدای، بدانچه ایشان گویند، آگاهتر است. و بسیاری از ایشان به جاودانگی بهشت و دوزخ عقیده دارند و استدلال ایشان به سخن شعیا است در سفر خویش که: «اهل بهشت، به‌درآیند و بنگرند اجساد کسانی را که عصیان من کرده‌اند درحالی که ارواح ایشان نمی‌میرد و آتش ایشان هرگز خاموش نمی‌شود.»

و مجوس برآنند که شخص بدکار، به اندازه استحقاق خویش، پس از مرگش به

سه روز، کیفر می‌بیند، برابر آنچه کرده است نه بیش و نه کم. و بعضی از ایشان برآنند که بهشت و دوزخ در همین جهان است و در سرزمین هند. این است عقیده ایشان که سبک مغزی آشکار و تخلیطی شگرف در آن وجود دارد.

* در یادکرد اختلاف مردمان در این فصل

گروهی از ایشان عقیده دارند که دوزخ سرانجام روزی باید فانی شود و به پایان رسد. و در این باره روایاتی نقل کرده‌اند. از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که گفت: زمانی خواهد رسید که درهای دوزخ فرو بسته شود و کس در آنجای نماند. و این پس از آن خواهد بود که اهل دوزخ سالیان سال در آن بمانند. و از شعبی روایت شده است که از دو سرای آخرت، دوزخ زودتر خراب خواهد شد. و از عمر - که خدای از او خشنود باد و او از خدای - روایت شده است که اگر اهل دوزخ به شماره انبوه ریگها، در دوزخ بمانند باز امید رهایی ایشان هست.

و در این باب به چیزهایی استدلال شده است از باب تعدیل. و در جاودانگی بهشت اختلاف نکرده‌اند. و دیگرانی گفته‌اند که بهشت و دوزخ همیشگی اند و جاودانه‌اند، هرگز زایل و فانی نمی‌شوند. و استدلال ایشان بر این است که نعمتهای الهی را کرانه‌ای نیست، پس نعمتهای او را نیز پایانی نباید باشد. و از اوزاعی روایت کرده‌اند که وی روایاتی را که گروه اول بدان استدلال کرده بودند، یاد کرد و آنگاه گفت: مردم برای اهل دوزخ امید خروج از آتش داشتند از طریق این سخن خدای تعالی که: «در آن دوزخ جاودانی‌اند چندان که آسمان و زمین باقی است، مگر آنکه خدای تو خواهد.» (۱۱: ۱۰۸) و نیز این سخن خدای که: «درنگ کنندگان اند در وی سالیان سال.» (۲۳: ۷۸) اما چون سوره مائده نازل شد و آن آخرین سوره‌ای است که از قرآن نازل گردید که «می‌خواهند که بیرون آیند از آتش و نباشند بیرون آیندگان از آنجا و مرایشان را بود عذاب بایسته.» (۵: ۳۷) آنگاه دانستند که دوزخ هرگز فانی نمی‌شود.

حال اگر گفته شود که بر حکیم عادل چگونه رواست، که به‌جرمی که زمانی محدود دارد، عقوبتی بی‌پایان دهد، در پاسخ گفته شود که: جزایی است برابر. همان‌گونه که شخص دوزخی در این جهان در مدت عمر خویش، در کفر کوتاهی نکرد واجب است که در عذاب او نیز کوتاهی نشود در تمام مدت عمرش در آخرت. دیگر اینکه، چون نعمتهای الهی پایان‌ناپذیر است، پس باید نعمتهای او نیز پایان‌ناپذیر باشد.

و عرب در روزگار جاهلیت به جزا عقیده داشته‌اند و هر کس از ایشان که نظر به

کتاب داشته است به بهشت و دوزخ اقرار داشته است، از جمله سخن اُمّیه [بن ابی الصلت]:

آن دوزخی است که هیچ بزهکاری را باقی نمی گذارد / و بهشتی ست که هیچ رانده‌ای را بر آن نظاره نیست / آنگاه که دوزخ برافروخته گردد و سپس فوران کند / و شراره‌ها از آن بپراکند / بگذرد با صندلهایی سخت و ستوار / که گویی آسمانها صحیفه آن است / بر می شود آن آتش به میدانی فراخ / و روی در خموشی نمی نهد تا بادِ سمومی آن را فرو نشاند / و آن دوزخیان به مانند کلوخ خشک، در آنجایند / اگر آمرزش پروردگار مهربان نباشد / او بهشتیان] به دورند از آفتهایی که بدیشان نزدیک می شود / تندرستان اند و در آنجا هیچ بیماری نیست / بازوانشان شیر می دوشد و هیچ کس ایشان را باز نمی دارد / دستها در آنجا در گردش است و آزاد / شیر دوشیده، در آنجا، بی آنکه بدوشند / و بی آنکه مایه تخمه شدن باشد، فوران می کند / که بازداشته می شود از ایشان و هر بی میلی را / پُر شدنی است نه برنده و نه یتیم / و آن دیگر انگبین است و شیر و شراب / و گندمی که همانجا که بر می روید دروده می شود / و خُرما بُنّانی است با شاخه‌های فرود آمده / که در خلال شاخه‌های آن خرما گوارا است / و سیب و انار و موز و آب سرد گوارنده / و در آنجاست گوشت مرغ و ماهی / و آنچه بر زبان آورند، همواره، برای ایشان هست / و زنان سیاه چشمی، به گونه عروسکها / که آفتاب بر ایشان نتابیده تا رنگ بیازند / در ناز و نعمت اند بر سریرها و جز به شوی خویش نمی نگرند / و آن سیاه چشمان، بانوان بزرگوارند و شوهرانشان سروران / بر سریرهایی، رویاروی / هان! که در آنجاست شادابی و ناز و نعمت! / بر ایشان جامه دیبای تَنک است و تنپوش نرم والا / و دیبای به رنگ سیر / به دستاورزنجهایی از زر ناب و گرانبها آراسته شده اند / در آن بهشت، هیچ سخن نافرجام شنوده نمی شود و نیست در آنجا هیچ به گناه منسوب کردنی / و در آنجا هیچ از خرد به دور افتادنی، که مایه ملامت شود، نیست / و جام شرابی است که نوشنده را دردِ سر نمی آورد / و از نیکی

(۱) بسیاری از مصراعهای این اشعار، در ضبط نسخه اصلی ما، آشفته است و غیر قابل اصلاح. ضبط دیوان اُمّیه بن ابی الصلت (چاپ پشیر يموت، بیروت ۱۳۵۲/۱۹۳۴، ص ۵۴ - ۵۲) نیز تفاوت چندانی ندارد، زیرا به احتمال قوی از روی همین کتاب برداشته شده است.

دیدار آن همدمان را لذت است / موج زنان، در قدحهایی از زر ناب خجسته که سرشار است / چون بدان رسند که خواستار آند / پذیرای ایشان شود و هر که روزه دارد می گشاید / و آن نذرها از میان برخیزد / و فضلِ الاهی، بی دربی، بر ایشان وارد شود / و قسمتها پایان پذیرد^۱ /
بدان که این چیزهایی است که در روایت و خبر آمده است، بعضی از آنها ثواب و بعضی عقاب و بعضی نیز دسته‌دسته کردن و بازشناخت است^۲ و مسلمانان در اسامی آنها اختلافی ندارند، اختلاف بر سر معانی است.

* [صراط]

اما صراط: در حدیث چنین آمده است که پُلی نصب می شود بر روی جهنم و خلق بر آن گذر داده می شوند، هر کس از اهل بهشت باشد، از آن می گذرد و هر که دوزخی باشد در آن سقوط می کند. و در وصف آن گفته‌اند که تیزتر از شمشیر است و باریکتر از موی و لغزان است و لغزشگاه است با خارهای درشت و آهنهای کج و خارشتری و خار سه‌پهلوی پهن و مسیر آن فلان قدر سال طول می کشد، چه در صعود و چه در هبوط و چه در گام هشتن. و مردمان، به اندازه اعمالشان، از آن می گذرند، بعضی چون آذرخش خیره کننده و بعضی چون باد دمنده و بعضی به مانند پرندگان و گروهی همچون اسب لاغر میان، بعضی با دویدن و بعضی با تندروی و بعضی با رفتن، گروهی سُم بر زمین کشان و بعضی بر دست و شکم روان و گروهی بر سینه و پهلو. و بسیاری زنان و مردانی که بر آن پل می لغزند.

بعضی در جواب گفته‌اند: چه ظلمی بالاتر از این که مردمان را به چنین کار دشواری وادارند؟ و در جواب ایشان گفته شده است این کار بازشناختی است و تمیزی میان اهل طاعت و اهل عصیان و نشانی است بر حقانیت هلاک آنان که هلاک شده‌اند و رستگاری آنان که رستگار شده‌اند. و در بعضی اخبار چنین آمده است که اهل طاعت از صراط چنان می گذرند که خود آن را احساس نمی کنند و گفته شده است که صراط در زیر پای ایشان به هم کشیده می شود آن گونه که پوست در آتش و آنگاه که در بهشت استقرار یافتند گویند چه شد که ما از صراط عبور نکردیم و از آن آتشی که وعده داده

(۱) نگاه کنید به صفحه قبل.

(۲) متن: «منها ما هو تمیز و تفریق».

بودند، نگذشتیم؟ پس گفته می‌شود: شما از صراط گذشتید، در آن جهان، با کارهایتان و از آتش گذشتید، در حالی که افسرده بود.

و از اینجاست که بعضی به تأویل صراط پرداخته‌اند که صراط عبارت است از آنچه انسان بدان ملزم می‌شود و مشقتی است که در طاعت و مجاهده نفس در برابر کششهای آن تحمل می‌کند. و بر همین معنی، بعضی، این آیه را تأویل کرده‌اند: «و هنوز باز پس نکرده است عَقَبَه را و چه دانی تو که به چه گذاشته شود آن عَقَبَه، آزاد کردن بنده‌ای.» (۹۰:۱۲-۱۱) تا آخر آیه.

اما معتزله و اهل نظر برآنند که صراط همان دین است که خدای لزوم و تمسک بدان را فرمان داده است. و ابوالهذیل از میان معتزله، جایز دانسته است که آنچه در خیر آمده است، همان‌گونه باشد که در خیر آمده است و استدلال او به همان چیزهایی است که ما در آغاز یاد کردیم.

* [میزان]

اما میزان: بسیاری از مسلمانان روایت کرده‌اند که بر هیئت ترازویی است که خرید و فروش و معاملات مردم بدان انجام می‌شود و بدان اعمال بندگان را برمی‌سنجند. و در نظر ایشان اعمال مخلوق‌اند. و در کتاب وهب از ابن عباس روایت شده است که میزان دارای دو کفه است و عمودی. هر کفای برابر زمین. یکی از ظلمت و دیگری از نور. و عمود آن میان مشرق و مغرب است. و از عرش آویخته است و دارای شاهین (زبان) است. و صدایی دارد که ندا درمی‌دهد: «نیک بخت فلان و بدبخت فلان!» اگر این روایت صحیح باشد، معنای آن همان خواهد بود که ما درباره صراط یاد کردیم و چیزی است به‌عنوان معیار و فارق. و این همان سخن ابوالهذیل است. رواست که ترازویی نهاده شود که رجحان یکی از پله‌های آن علامتی باشد از نجات و فرود آمدن آن نشانه‌ای از برای تباهی. و معتزله سخنان دیگری نیز در این باره دارند. و بیشتر امت اسلام برآنند که میزان مثلی است برای تسویه پاداش و محقق داشتن عدل. و این سخن مجاهد و ضحاک [و] شعبی است. و در این باره به گفتار مردمان استدلال کرده‌اند که درباره انسان عادل می‌گویند او همانند ترازویی است مستقیم. نمی‌بینی که در سوگ عمر بن عبدالعزیز رحمه الله گفته‌اند:

همانا که در ضریح خاك نهفتند، تنها، / در دیر سِمعان ترازوی عدالت را

(۱) متن درست نبود، از معجم البلدان یاقوت، ج ۲، ص ۵۱۷ اصلاح و ترجمه شد.

و فراء در این باره بی‌تی قرائت کرده است:

پیش از دیدار شما، من صاحب نیرو بودم / و در نزد من از برای هر خصمی ترازویی بود.

و حجت و برهان را میزان نامیده است. و خدای داناترین است و درست حکم‌ترین. و اختلاف کرده‌اند که چه چیزی را وزن می‌کنند؟ گروهی گفته‌اند که عین اعمال وزن می‌شود و گناه سبک برمی‌آید، چرا که انسان آن را با سبکی و نشاط انجام می‌دهد و ثواب سنگین برمی‌آید، زیرا که انسان آن را با رنج و دشواری انجام می‌دهد. گروهی گفته‌اند صحیفه‌های اعمال است که وزن می‌شود و آن سخن ابن عباس (رض) است و تأیید می‌شود به روایت عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) که: «روز رستاخیز، مردی را می‌آورند. به همراه نود و نه سِجَل، هر سِجَلی به گستردگی میدان دید آدمی، که در آن گناهان و خطایای اوست و آن را در کفه‌ای می‌نهند، سپس پاره کاغذی همانند این (و اشارت به نیمی از انگشت ابهام خود کرد.)^(۱) از برای او بیرون می‌آورند که در آن شهادت «لا اله الا الله» است و آن را در کفه دیگر می‌نهند، و سنگینتر برمی‌آید. و گروهی گفته‌اند که ثواب اعمال وزن می‌شود و آن چنان است که خدای تعالی ثواب اعمال را به صورتی درمی‌آورد و به هنگام وزن کردن سنگینی بدان می‌دهد در طاعت و سبکی در معصیت. و آنچه حکایت کرده‌اند و روایت کرده‌اند ممکن است. و خدای به آنچه حق است داناترین است و درست حکم‌ترین.

* [اعراف]

اما اعراف: چنین یاد کرده‌اند که اعراف به‌مانند بارویی (سور) است میان بهشت و دوزخ و گروهی را بر آن می‌ایستاند تا آنگاه که خدای تعالی میان همه آفریدگان خویش به داوری پردازد. و در این باره اختلاف بسیار است که چه کسانی را بر اعراف می‌ایستاند. و دلیل بر اینکه اعراف از بهشت شمرده می‌شود این سخن خدای عز و علا است که: «و بخوانند خداوندان دوزخ، خداوندان بهشت را که فروریزد بر ما از آن آب یا از آنچه‌تان روزی کرده است خدای.» (۷:۵۰) و درباره اعراف است که امیه بن ابی‌الصلت گوید:

(۱) متن افتادگی داشت و از کنز العمال ۶۵/۱ اصلاح شد.

و گروهی دیگر، بر اعراف، که چشم به بهشت دوخته‌اند / بهشتی بر از سیزی و انار / بعضی از آنان مردانی هستند که روزی ایشان بر رحمان است / و پلیدیها و تباهیها از آنان پنهان است.

* صور

اما صور: روایات درباره آن مختلف است. روایت کرده‌اند که صور به مانند شاخی است، همه ارواح در آن گردآورده شود و آنگاه از آن شاخ، به هنگام رستاخیز، در اجساد دمیده شود. و گروهی گفته‌اند که صور، روز رستاخیز، آفریده خواهد شد و به تأویل سخن خدای تعالی پرداخته‌اند که می‌گوید: «و اوست که بیافرید آسمانها و زمین را بهر [اظهار] حق» (۶: ۷۳) گفته‌اند که به آسمانها می‌گوید: «باش به گونه صوری که در آن دمیده می‌شود.» و بعضی گفته‌اند: صور جمع صوره است. و اگر این به صحت پیوسته باشد که پیامبر گفته است «چگونه خوش باشم در حالی که صاحب صور آن را در دهان گرفته و پیشانی خویش را خمانیده و می‌نگرد تا کی فرمان دمیدن داده شود تا دردمد» باید بدان تسلیم شد و آن را پذیرفت.

* [حوض]

اما حوض: در حدیث به روایات مختلف نقل شده است و بسیاری از اهل تفسیر گفته‌اند که کوثر نام حوض پیامبر (ص) است. و روایت شده است که پیامبر (ص) گفت: «فاصله میان دو سوی حوض من، فاصله میان صنعاء و ایله است^۱ و پیمانته‌های آن به شماره ستارگان آسمان، آب آن، شیرینتر از انگبین است و خنکتر از برف و سپیدتر از شیر. هر کس شربتی از آن بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد.» و گروهی بر آنند که حوض همان عمل و دین و طریقه پیامبر است. و خدای داناتر است.

فصل هفتم

(۱) صنعاء شهری است در یمن. رك: ياقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۲۶. و ایله شهری است در انتهای حجاز و آغاز شام، همانجا، ج ۱، ص ۲۹۲.

در آفرینش آسمان و زمین و آنچه در آن است

پیش از این مقالات اُمم مختلف را، دربارهٔ حدوث و قدم عالم، بیان داشتیم و آرای ایشان را در مبادی آفرینش یاد کردیم. پرده از عیب آنان که از حق به کُتراهه افتاده‌اند برگرفتیم و تا آنجا که شرایط کتاب ایجاب می‌کرد روشن ساختیم که جز از رهگذر وحی و نبوت، به مبدأ این جهان رسیدن، درست نیست. و خدای داناتر است، هم اوست که توفیق می‌بخشد و یاری می‌دهد.

روایات در باب مبدأ جهان مختلف است. از ابن عباس و مجاهد و ابن اسحاق و ضحاک و کعب و وهب و ابن سلام و سندی و کلبی و مقاتل و جز اینها، از کسانی که در طریقهٔ این علم بوده‌اند و در جستجوی آن، روایات بسیار آمده است. ما به درست‌ترین آن روایات می‌پردازیم و آنها که به حق نزدیکتر است و به صواب همانندتر. به گزارش آنچه اهل کتاب حکایت می‌کنند می‌پردازیم و به تکذیب ایشان نمی‌پردازیم مگر آنگاه که یقین کنیم با کتاب ما قرآن و با خبر پیامبر ما^(ص)، وفق ندارد.

ابوحذیفه، به روایت از کسانی که ایشان را نام برده است، چنین آورده که «خدای تعالی چون خواست که آسمان و زمین را بیافریند، باد را بر آب چیره گردانید چندان که آن را بشکافت^۱، پس به گونهٔ موج و دهن^۲ و دود درآمد. پس کف آن را فسرده کرد تا

(۱) متن «حتی خربته».

(۲) دهن: روغن.

به گونه زمین درآمد و موج آن را فسرده کرد تا به گونه کوهها درآمد و دود را فسرده کرد تا به گونه آسمان درآمد.» و چه بسا که در عبارت تغییراتی روی داده باشد که مایه افزونی بیان و روشنی مطلب شود، خواننده باید که به معنی نظر کند و نه لفظ.

محمد بن اسحاق بر آن است که نخستین چیزی که خدای تعالی آفرید نور و ظلمت بود، پس ظلمت را شب قرار داد و نور را روز، پس آنگاه آسمانهای هفت گانه را، از دود، دود آب، به پای داشت تا برافراشته شدند و استوار نکرد آنها را و در آسمان دنیا شب را تاریک کرد و روز را روشن داشت و از آن روز و شب بحاصل شد و در آن نه خورشیدی بود و نه ماهی و نه ستارگانی. سپس زمین را بگسترده و با کوهها استوار داشت و اوقات را در آن تعیین کرد. «پس قصد کرد به آفرینش آسمان که دودی بود.» (۴۱: ۱۱) گفت: پس آن آسمانها را استوار کرد و در آسمان دنیا خورشید و ماه و ستارگان را قرار داد و در هر آسمانی، امر آن را وحی کرد. و نزدیک به همین است آنچه از عبدالله بن سلام روایت شده است که از تورات حکایت کرد که خدای تعالی [آسمان را از] بخاری که از آب بیرون آمد بیافرید^۱ و کوهها و زمین را از امواج و زمین را از زیر موضع کعبه بگسترده.

از کلبی و سندی روایت شده است که زمین به مانند کشتی کز می شد و مژ می شد و خدای کوهها را بلند برافراشت و زمین را با میخ کوهها استوار کرد، تا آرام گرفت و مستقر شد به گفته خدای تعالی: «و در افکنند، در زمین، کوههای بیخاور و استوار تا زمین شما را برنگرداند.» (۱۶: ۱۵)

و در آغاز توراتی که در دست اهل کتاب است چنین آمده است که نخستین چیزی که خدای بیافرید آسمان و زمین بود و زمین تهی بود و بایر و ظلمت بر روی زمین. و باد خدای بر چهره آب می وزید. پس خدا گفت: روشنی بباش. پس روشنی بود، پس خدای زیبا دید. پس آن را از ظلمت جدا کرد و روز نامید و ظلمت را شب نامید و گفت: باش بلند، در میان آسمان و جای گیر در میان آب و آسمان.^۲ پس سقفی شد که فاصله می شد میان آبی که در فرودین جای است و میان آبی که در فراز است و آن را آسمان نامید. و گفت خدای: آبی که در زیر آسمان است، گرد آید و خشکی شود. پس چنین شد. پس نامید جایگاه اجتماع آب در دریاها. و خشکی را زمین نامید. و خدای گفت: زمین، گل و گیاه و درخت بارآور برآرد. و زمین برآورد. پس خدای گفت: دو روشنی باشد در سقف آسمان

(۱) متن: «ان خلق البحار الذی خرج من الماء» و ما آن را تصحیف این عبارت دانستیم: «ان خلق [السماوات من] البخار الذی خرج من الماء.»

(۲) متن: «بین الماء والمساء.» (میان آب و شبانگاه.)

تا شب را از روز جدا کنند و نشانه‌هایی باشند از برای روزها و ماه‌ها و سالها. پس شد دو روشنی. خرد و کلان. روشنی کلان از برای سلطان روز و روشنی خرد و ستارگان از برای سلطان شب. پس خدای آن را زیبا یافت. و گفت خدای که به جنبش درآورد آب هر نفس زنده‌ای را و پرواز کنند پرنده‌گان در جو ف آسمانه. و خدای تعالی ثعبانهای بزرگ بیافرید و آب را به جنبش درآورد. هر نفس زنده‌ای از برای جنس خویش و هر پرنده‌ای از برای جنس خود. پس خدای آن را زیبا یافت، پس گفت: ببالید و افزون شوید و پر کنید زمین را. و خدای تعالی گفت: بیافرینیم بشری همچون صورت ما و شبیه ما و مثال ما تا بر مرغ هوا و ماهی دریا و جانوران زمین فرمانروا باشد. پس آدم را بر صورت و مثال و شبیه خویش آفرید.

اما ایرانیان (فرس)، ایشان از دانشمندان و موبدان خویش حکایت می کنند که خدای در سیصد و شصت و پنج روز بیافرید و آن را بر ازمنه گاه انبار دین ماه، نهاد. و نخستین چیزی که خدای بیافرید آسمان بود در چهل و پنج روز و آن گاه انبار [دی] ماه بود و آب را در شصت روز بیافرید و آن گاه انبار اردیبهشت ماه بود و گیاه را در سی روز بیافرید و آن گاه انبار آبان ماه بود. این است عقیده عامه کسانی که از اهل زمین می شناسیم و به حدود جهان عقیده دارند. و راست تر از همه چیزی است که کتب خدای تعالی درباره آن سخن گفته‌اند یا پیامبران آورده‌اند، چرا که آفرینش را هیچ کس شاهد نبوده تا از آن خبر دهد. عقل نیز، کیفیت آن را، ایجاب نمی کند، دیگر اینکه روایات هیچ بابی به اندازه این باب جایگاه افزایش و آمیختگی، و بیش از این باب، آشفته و مضطرب نیست. خدای تعالی گوید: «بیافرید آسمانها را.» (۱: ۶) و در این آیه و موارد بسیاری از کتاب خویش، آفرینش آسمان را مقدم بر زمین داشته است و سپس گوید: «ای شما کافر می شوید بدان خدای که بیافرید این زمین را در دو روز و می گوید او را همتایان.» (۴۱: ۹) تا پایان آیه و تا آنجا که گوید: «پس قصد کرد به آفرینش آسمان و آن دودی بود.» (۴۱: ۱۱) و گوید: «ای شما سخت‌ترید به آفرینش یا آسمان که برداشت و برافراشت آن را و بلند برآورد کار آن را و تمام کرد آن را.» (۲۸: ۷۹) تا آنجا که گوید: «و زمین را از پس آن بازکشید.» (۲۸: ۷۹) پس خبر داد که آفرینش آسمان قبل از آفرینش زمین بود و گسترش زمین، قبل از مساوی داشتن آسمان و آنچه در آن است، آن گونه که ابن اسحاق روایت کرده است.

(۱) در متن: تمانین (هشتاد) و ما آن را تصحیف تعابین (جمع ثعبان: اژدها) دانستیم.

* وصف آسمانها

خدای تعالی گوید: «بیا فرید هفت آسمان را تو بر تو» (۶۷: ۳) پس خبر داد که بعضی آسمانها بر روی بعضی قرار دارند. و کلبی بر آن است که آسمانها را بر روی زمین قرار داد به گونه قبه‌ای که کرانه‌های آن به زمین چسبیده باشد. و مادام که تخصیص راستین و تبیین نیامده باشد، بهتر همان است که سخن خدای را پیروی کنیم. و وهب از سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده است که خدای آسمان اول را از زمرد سبز آفرید و آن را برقع نامید و آسمان دوم را از سیم سپید و آن را به فلان نام خواند و آسمان سوم را از یاقوت آفرید، تا آنجا که هر هفت آسمان را نام برد و اینکه هر کدام از چه گوهری است. از ابن عباس (رض) روایت شده است که گفت: آسمان اول از مرمر سپید است و سبزی آن از سبزی کوه قاف است. و روایت کرده اند که آسمان موجی است نگهداشته (مکفوف).

قدما در باب آسمان اختلاف کرده اند، پس گروهی گفته اند که گوهر آسمان از آهن است و بعضی گفته اند که جوهری است صلب^۱ و به آتش جامد شده است تا به گونه یخ درآمده است. بعضی بر آنند که اصل آن از گوهری است آتشین. بعضی بر آنند که از گوهری است مرکب از گرم و سرد. بعضی بر آنند که دودی است از بخار آب که فشرده و انبوه شده است. بعضی آن را گوهری بیرون از سرشت طبایع می دانند. و همگان آسمانها را افلاک می خوانند. آنچه اعتقاد بدان مناسبتر است این است که آسمان جوهر گونه‌ای است و اگر نه این بودی اعراضی از قبیل سیاهی شب و سبزی را پذیرا نمی شد. اختلاف قدما در این باب خود گواهی است بر تصور فهم ایشان از شناخت آن. روایات اهل اسلام موجب اعتقاد نیست تا آنگاه که اجماع یا گواهی نصی از کتاب، یا خبر پیامبری راستگوی - که با معجزات باهره تأیید شده باشد - همراه آن گردد. مگر اینکه توافقی در نامها باشد و نه در معانی، چرا که اجسام فرودین با اجسام علوی اختلاف دارند. و امیة بن ابی الصلت آسمان را، از جهت رنگش، به شیشه تشبیه کرده است و این از هیچ يك از فلاسفه یا اهل کتاب روایت نشده است:

«برقع»^۲ در حالی که فرشتگان پیرامونش را گرفته اند/ چنان است که گویی

(۱) صلابت: چسبندگی اجزای جسم به گونه‌ای که تفکیک آنها دشوار باشد. الحدود والحقایق، علم الهدی،

ص ۱۶۴.

(۲) برقع نام آسمان است.

آستانه‌ای است که پایه‌ها بر آن نهاده اند/ و دومین سبز است و بر سرشان سایه می افکند/ بر روی گیسوانشان هموار است و ناچیدنی/ همچون شیشه شستشو^۱ که نیک پرداخته است ساخت آن را / پروردگار ما به هنگامی که آن را بنیاد نهاده است.

* در توصیف فلک

خدای تعالی گوید: «نه آفتاب را سزد که دریا بد ماه را و نه شب پیشی گیرنده باشد بر روز و همه در گردون می گردند.» (۴۰: ۳۶) بعضی از مفسران گفته اند که گردش آن به مانند آسیاست. و اهل نجوم بر آنند که آن فلک اعظم است که محیط بر افلاک هفتگانه است و در هر شب و روز يك گردش دارد از مشرق به مغرب. و دیگر افلاک در جوف آن قرار دارد، و از مغرب به مشرق می گردند، درست به مانند حرکت مورچه‌ای بر روی سنگ آسیابی، در جهت عکس حرکت سنگ. بعضی بر آنند که آن فلک ثابت است که نهمین فلک است و ضابط آنهاست. و بیشتر آنان بر آنند که آن فلک هشتم است که کواکب ثابت به در آن قرار دارند. و در روایات مسلمانان آمده است که فاصله میان آسمانی تا آسمانی، مسیر پانصد سال راه است و میان هر آسمانی پانصد سال راه است^۲ و قدما را در این باب اندازه گیری است. فزاری بر آن است که از فلکی تا فلکی سه هزار سال راه است. و در کتاب المجسطی یاد کرده است اندازه اجرام کواکب و فاصله آنها را از نقطه زمین و نیز دوری هر کدام از دیگری را در پلندی و اینکه قطر فلکی که بر گرد آن می گردد چه اندازه است و بزرگی افلاک و وسعت آنها را و وضع زمین و کمیت طول و عرض و استداره آن را. و خدای داناتر است. حال اگر این سخن حق است پس باید که وحی باشد، چرا که نیروی خلق از امثال این عاجز است و اگر بر آورد و تخمین است، در آن صورت، روایت اهل اسلام درست تر و راست تر است. و اگر درست برآید، دو وجه از تأویل در آن محتمل است یکی بعد در مسافت و دیگری ناتوانی از بر شدن بر آن. و از شگفتیها، رأی کسانی است که افلاک و آسمانها را اجرام مرکبه و اجسام قابل تجزیه نمی دانند و از برای دوری و نزدیکی آنها حد تعیین می کنند، حال آنکه بسایط غیر محصورند و نامتناهی.

و در ذات فلک - که معتقدند جرم است - اختلاف کرده اند. گروهی از ایشان بر آنند که

(۱) زجاجة الغسول.

(۲) عبارت تکراری می نماید.

از ترکیب طبایع چهارگانه است و گروهی گفته‌اند نه، بلکه از طبیعتی پنجم است که بیرون از این طبایع قرار دارد. و طبایع بر دو گونه‌اند: یا سبک‌اند بهمانند آتش و هوا یا سنگین‌اند بهمانند خاک و آب. و فلک نه سبک است و نه سنگین. و گروهی برآنند که افلاک گوشت‌اند و خون. و آن کس که در میان ایشان رایش شگرفتر است گفته است که فلک زنده است و گویا وستارگان بهمانند نفسِ ناطقه‌اند. و در کتب بعضی از مفسران تمایل به این اندیشه را دیدم، و در این باب به گفته‌ی خدای تعالی استدلال کرده بود: «گفتند آمدیم به طوع» (۱۱:۴۱). و سخن گفتن گاه به عبارت است و بیان و گاه به دلالت است و نشان.

* در توصیف مافوق فلک

مسلمانان گویند بالای افلاک عرش است و بالای عرش را جز خدای کس نداند. بعضی از ایشان گفته‌اند که بالای عرش خدای عزوجل است و این سخنی است استوار و شعار اهل اسلام است مادام که خدای متصف به مکان و تمکن نشود، چرا که کلمه «فوق» وجوهی از تأویل را محتمل است و کسانی که هم اکنون بهشت را موجود می‌دانند، برآنند که بهشت در آسمان هفتم است و استدلالشان به سخن خدای است که «و در آسمان است روزی شما و آنچه شما را وعده می‌کنند» (۲۲: ۵۱) و بسیاری از اهل تفسیر گفته‌اند که منظور از آن بهشت است.

از قدما، کسانی در باب ترتیب عوالم، (بعد از یادکرد فلک مستقیم و اختلاف در اینکه هشتمین است یا نهمین) گفته‌اند که «بالای همه افلاک، عالم نفوس است که محیط بر جمیع آنهاست. و بالای آن، عالم عقل است که بر این عوالم کشیده شده است. و باری تعالی بالای همه آنهاست.» اگر مقصود ایشان از این گفتار، مسافت است، این سخن نزدیک است به عقیده بعضی از مسلمانان و اگر منظورشان رفعت و عظمت و علو است، که نزدیکتر به حق خواهد بود و خدای داناتر است و درست حکم‌تر و در اخبار خویش راستگوی‌تر.

* توصیف افلاک و آسمانها، آن گونه که در خبر آمده است

در خبر آمده است که در آسمان اول، خانه‌ای است محاذی کعبه که آن را ضراح^۱

(۱) رجوع شود به: النهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۱.

می‌خوانند که به هر روز هفتاد هزار فرشته بدان در می‌شوند و هرگز بدان باز نمی‌گردند. و گفته‌اند که بیت المعمور است. و روایت کرده‌اند که ارواح صالحان بدان صعود می‌کند و گفته‌اند که در زیر عرش دریایی است از آب سبز بهمانند آب پشت مردان که خدای تعالی، میان دو نفخه صور، مردگان را بدان زنده می‌کند. و همان است که خدای گوید: «ص. و سوگند بدین قرآن، خداوند شرف و فضل» (۱: ۳۸) و از ضحاک روایت شده است که گفت: در آسمان کوههایی از یخچه و تگرگ (برد) است که خدای آنها را آفریده و مقدار آنها برای هر سالی معلوم است و چون به پایان رسند، قیامت خواهد بود. و از ابن مسعود (رض) روایت شده است که گفت: «هیچ سالی از سالی دیگر کم بارندگی تر نیست، اما خدای این روزها را تقسیم کرده است و سرچشمه آن را بارندگی قرار داده است. چون قومی معصیت کنند، روزیشان به قومی دیگر حواله می‌شود.» و بعضی تفسیر این آیه را «و در آسمان است روزی شما و آنچه شما را وعده می‌کنند» (۲۲: ۵۱) به باران کرده‌اند. وهب عقیده دارد که خداوند در هوا مرغی سیاه آفریده است، و همان است که بر قوم لوط و اصحاب فیل سنگ فروریخت. از ابن اسحاق از پیامبر روایت شده است که پیامبر (ص) گفت: از جمله چیزها که خدای آفریده است، یکی هم خروسی است که پنجه‌هایش در زیر زمین هفتم است و تاجش پیچیده در زیر عرش که بالهایش بر افق شرق و غرب احاطه دارد، چون ثلث آخر شب شود بال بر هم کوبد و گوید: «ربنا الملك القدوس» و هر که در میان خاور و باختر است آواز او را بشنود و می‌بیند که خروس آن را می‌شنود.

روایت شده‌ایم که در آسمان موجی است نگهداشته شده (مکفوف) و بعضی گفته‌اند فروتر از آسمان موجی است مکفوف که مجاری ماه و خورشید و پنج ستاره خویشتن سپس کشنده، در آن قرار دارد. بعضی برآنند که همان ست که خدای تعالی گفته است: «و سوگند به دریای پر کرده» (۶: ۵۲) و گفته‌اند که در آسمانهای هفتگانه جای پایی نتوان یافت که در آن فرشته‌ای در حال قیام یا رکوع یا سجود نباشد. در داستان معراج، وصف شگفتیهای آفرینش که در آسمانهاست آمده است و خدای داناتر است. همچنین در غیر حدیث معراج نیز اخباری آمده است. و بدین گونه، اینها، همه در حد امکان رواست. زیرا می‌دانیم که آنچه فراتر از وجه زمین باشد داخل در قلمرو روحانیان است. و هر چه درجه آن بالاتر باشد، لطیفتر و رقیقتر. نه هر خانه از چوب و گل است و نه هر دریا، محل گردآمدن آنها. و ما این را از آن روی یادآور شدیم که هر چه بیرون از این جهان فرودین است، نسبتش از این جهان بریده است مگر به اعتبار نامگذاری. مخالفان ما در این امر اختلافی ندارند که باران بیشتر از آنکه فرود آید، اجزایی است

لطیف و پراکنده و از فرط لطف اجزایش در آسمان می ماند، پس دور نیست که در آسمان دریایی باشد به گونه اجزای باران، همچنین تگرگ و برف. و همراه این عقیده روایت ضحاک هم هست و بیشتر مسلمانان برخلاف آنند. همچنین است روایت وهب در مورد پرندگانی که سنگ فرومی ریزند. آنچه مسلم است اینکه همه برآند که فرشتگان در آسمان اند و جماعتی از قداما، روا دانسته اند که در آسمانها درندگان و بهایم نیز باشند که از فرط لطافت جسمشان محسوس نباشند. پس دیگر چرا از کسانی که به صورت فرشتگان اقرار آورده اند خشم می گیرند.

* توصیف کواکب و نجوم

خدای تعالی گوید: «به درستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکترین را به آرایش ستارگان و نگاه داشتیم آسمان را از هر دیو ستنبه ای» (۷:۳۷) و گوید: «و اوست آن خدای که بیافرید از برای شما ستارگان را تا راه یابید بدان در تاریکیهای بیابان و دریا.» (۹۷:۶) پس خبر داد که ستارگان مایه زینت اند و پاسداری و هدایت و گوید: «سوگند یاد کنم بدان بازپس شوندگان، آن روندگان آن پنهان شوندگان.» (۸۱:۱۵) و بسیاری از اهل تفسیر گفته اند که منظور از این آیه کواکب سیاره متحیره است که نخستین ایشان زحل است و در آسمان هفتم با طبعی سرد و کندسیرترین کواکب است و دومین مشتری است در آسمان ششم با طبعی معتدل و سومین مریخ است در آسمان پنجم با طبعی گرم و چهارمین شمس است در آسمان چهارم با طبعی گرم و پنجمین زهره است در آسمان سوم با طبعی تر و ششمین عطارد است در آسمان دوم که طبعی آمیخته دارد و هفتم قمر است در آسمان اول با طبعی سرد، که از همه کواکب تندسیرتر است و این کواکب همه کویکهای سعدند مگر زحل و مریخ. از این میان شمس و قمر ممتازند. گویند دو ستاره نحس و دو ستاره سعد و یک آمیخته. دو ستاره سعد عبارتند از مشتری و زهره و دو نحس عبارتند از زحل و مریخ و آن آمیخته عبارت است از عطارد که با نحس نحس است و با سعد سعد. و دو نیر عبارتند از شمس و قمر. شمس به مانند پادشاه است و قمر به گونه وزیر او. و زحل چون پیری است خردمند و مشتری چون قاضی عادل و مریخ به مانند شرطی شکنجه دهنده و زهره همچون زنی زیبا و عطارد چون دبیر است و از برای هر یک از این کواکب در بروج دوازده گانه دو خانه است مگر آن دو نیر که هر کدام یک خانه دارد و معنی خانه این است که وی در آن، در فصل خود، قرار می گیرد و سلطان و شرفش در آن روی به افرونی می نهد. پس اسد خانه شمس است و سرطان خانه قمر، و جدی و

دلو دو خانه زحل اند و قوس و حوت دو خانه مشتری و حمل و عقرب دو خانه مریخ اند و ثور و میزان دو خانه زهره و جوزا و سنبله دو خانه عطاردند. و بهیاری خدای، ان شاء الله، کتابی لطیف در یادکرد نجوم و آنچه از آن درست است و موافق گفتار اهل حق، خواهیم پرداخت؛ چرا که می بینیم جاهلان کار آن را سبک گرفته اند و شأن صاحب این فن را فرود آورده اند و مقدار آن را خرد و اندک جلوه داده اند تا اهل زرق و کاهنان از آن بهره ور شوند و دست یازی کنند به احکامی که خدای آنها را از خلق خویش پنهان داشته و دانش آن را ویژه خویش قرار داده است. چگونه می توان بدانها راه یافت؟ چرا که انکار برهان و رد کردن امر آشکار، نزد اهل بیان و صاحبان ادیان نقصی عظیم است، خدای عزوجل گوید: «سوگند به آسمان خداوند برجهها.» (۱:۸۵) و گوید: «با برکت است آن خدای که کرد در آسمان برجهها و کرد در آسمان چراغی و ماه روشن.» (۶۱:۲۵) و گوید: «ای نگه نکردند به آسمان زبر ایشان چگونه برداشته ایم و بیاراسته ایم و نیست آن را هیچ شکاف» (۵۰:۶) و گوید: «زودا که بنماییم ایشان را نشانهای ما در کناره های جهان و در تنهای ایشان تا پیدا آید ایشان را که اوست خدای حق.» (۵۳:۴۱) و گوید: «به درستی که در آفرینش آسمانها و زمین و شداید شب و روز نشانها و عبرتهاست خداوندان خرد را.» (۱۹:۳) با آیات بسیار و دلالتهایی آشکار. و محققان اهل تنجیم، از رهگذر چیزهایی که با عظمت تر است و با رتبه ای برتر است بر توحید استدلال کرده اند و گفته اند: از آنجا که ما دیدیم فلک را حرکتی است اضطرابی دانستیم که حرکت آن از چیزی است که خود غیرمتحرک است و اگر نبود لازم می آمد که تا بی نهایت این سلسله کشیده شود. و فلک چیزی باشد همیشه متحرک. پس نیروی حرکت دهنده آن باید که بی نهایت باشد. پس نمی تواند که جسم باشد، بلکه باید خود محرک اجسام باشد. پس همچنان که نیروی آن را نهایتی نیست پس چیزی نیست که زوال را در آن راه باشد و فساد پذیرد. اینان گفته اند که بنگرید چگونه ما به شناخت صانع مبدع آغازگر محرک اشیاء از رهگذر اشیاء ظاهر و شناخته، که به حواس ادراک می شوند پی بردیم و دانستیم که او ازلی است با نیرو و توانی بی پایان که خود نه حرکت می پذیرد و نه فساد در او راه دارد و نه متکون است. منزله است و بسی برتر از آنچه ستمکاران گویند.

پس برجهها دوازده برج اند و شمس در هر ماه، از سال، در یکی از خانه هاست که نخستین آنها حمل است و سپس ثور و آنگاه جوزا و سپس سرطان و آنگاه اسد و سپس سنبله و پس از آن میزان و آنگاه عقرب و سپس قوس و آنگاه جدی و سپس دلو و آنگاه حوت.

این برجهها هر کدام به بیست و هشت جزء تقسیم می شوند که هر کدام از آنها را

منازلِ قمر می‌خوانند و قمر در هر شب در یکی از آن منازل است و عبارتند از: شَرطَان و بُطین و ثریا و دَبْران و هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرف و جبهه و زبره و صرفه و عوا و سماک و غفر و زُبانی و اکلیل و قلب و شوله و نعائم و بلدة و سعدالذابح و سعدبُلع و سعدالسعود و سعد الاخیبه و فرغ الاول و فرغ الثانی و بطن الحوت. هر برج ازین بُرجها دو منزل است و ثلث منزلی از آنچه شمس در سال می‌پیماید و قمر در ماه. و خدای عزوجل گوید: «و آن ماه را اندازه نهادیم جایگاهها تا گردد چون بین خوشه خرما ی دیرینه.» (۳۶: ۳۹)

و از این بُرجها سه برج ناری اند: حمل و اسد و قوس. و سه برج هوایی اند: جوزا و میزان و دلو. و سه برج آبی اند: سرطان و عقرب و حوت. و سه برج خاکی اند: ثور و سنبله و جدی. و این بدان سبب است که این بُرجها را از این طبایع سرشته‌اند. بدان که نسبت دادن فعل اختیاری به بُرجها و ستارگان از بزرگترین خطاها و لغزشهاست. اینان خود آفریدگان اند و مُسخرند بدان گونه که خدایشان نهاده است مانند دیگر آسمانها و جوامد که آفریده شده بر سرشت خویش اند همان گونه که آتش را سوزاننده نهاده‌اند و آب را ترکننده و خدای عزوجل گوید: «ورام کرد از برای شما آفتاب و ماه را.» (۱۴: ۳۳)؛ «و آفتاب و ماه و ستارگان رام کرده به فرمان او» (۷: ۵۴) و در باب نجوم روایاتی نقل شده است که بعضی از آنها حکایت می‌شود و مایه یقین به خداوند عزوجل است.

* در یادکرد صورتِ شمس و قمر و نجوم و آنچه در آنهاست

ابوحذیفه از عطا روایت کرده است که گفت شنیده‌ام که او گفته است طول و عرض شمس و قمر تهصد فرسنگ در نهصد فرسنگ است. ضحاک گوید: و ما این را محاسبه کردیم و آن را نه هزار فرسنگ یافتیم. و شمس اعظم از قمر است و گفت: بزرگی ستارگان دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ است. و از عکرمه روایت شده‌ایم که گفت وسعت شمس همانند دنیا و ثلث دنیا است. و وسعت قمر برابر دنیا است. و از مقاتل روایت شده است که گفت: ستارگان از آسمان به‌مانند قندیلهایی آویخته‌اند. و گفته‌اند که خورشید و ماه و ستارگان از نور عرش آفریده شده‌اند. این سخن اهل اسلام است بی آنکه در روایتی یا کتابی یا خبر صادقی آمده باشد. و قدما در این باب اختلاف کرده‌اند: افلوطرخس از بعضی پیشینیگان نقل کرده است که وی عقیده داشته است که خورشید در بزرگی برابر زمین است و دایره‌ای که بر گرد آن می‌گردد بیست و نه برابر زمین است. و

از بعضی دیگر روایت کرده است که نه گام به گامهای آدمی است. و از بعضی دیگر روایت کرده است که آنها به همان اندازه‌ای هستند که دیده می‌شوند. عامه منجمان برآنند که خورشید یکصد و شصت و شش به‌علاوه رُبع نَمین بار بزرگتر از زمین است. پس بنگر بدین اختلاف آشکار و تفاوت ظاهر. حال رواست که صاحب خردی، در حالی که اصحاب او خود اختلافها دارند، مسلمانان را بر سر اختلافی که در این باره دارند، نکوهش کند؟ درباره جرم خورشید اختلاف کرده‌اند. از ارسطاطالیس حکایت شده است که او عقیده داشته است جرم خورشید از عنصر پنجم است و همچنین جرم فلک. و از افلاطُن روایت شده است که وی عقیده داشته است که بیشتر جوهر خورشید آتش است. و از رواقیان، روایت شده است که آنان بر آن بوده‌اند که خورشید جوهری عقلانی است که از دریا برمی‌آید. و بعضی از ایشان را عقیده آن است که جرم خورشید همچون صخره نورانی است. و بعضی از ایشان خورشید را به‌مانند آبگینه‌ای دیده‌اند که روشنایی از آتش می‌پذیرد، آتشی که در فرازترین فراز جهان است و نور را به سوی ما می‌فرستد. بنابراین عقیده اینان خورشید سه چیز است: یکی آنکه در فرازترین فراز جهان است و آتشین است و دیگری آنکه همانند آینه‌ای است و سه دیگر آن بازتابی که روشنی آن به سوی ما منعکس می‌کند. بعضی برآنند که گوهر خورشید خاکی است و متخلخل همچون ابری آتش گرفته.

اما مسلمانان برآنند که خورشید از نور آفریده شده است و بعضی از ایشان گویند از آتش آفریده شده است. و آتش و نور، معنایی نزدیک به هم دارند و خدای دانانتر است. و در شکل خورشید و ماه و ستارگان اختلاف کرده‌اند. از رواقیان حکایت شده است که کروی است، همان گونه که جهان کروی است. و از بعضی دیگر روایت شده است که شکل آنها به‌مانند سفینه‌ای است مُقعر پُر از آتش. و گروهی از ایشان گفته‌اند که ستارگان به منزله میخهایی هستند که در جوهر جلیدی^۱ و فصوص مرکبه کوفته شده باشند. و گروهی گفته‌اند اینها صفایحی نازک‌اند. و خدای دانانتر است. و در جرم ماه اختلاف کرده‌اند. بعضی از ایشان حکایت کرده است که جرم ماه، ابری است مستدیر. و افلاطُن گوید جوهری آتشین که در ترکیب ماه هست، جسمی است صُلب و نورگیر که در آن سطحهاست و کوهها و دره‌ها. استدلال وی به چیزهایی است که در چهره ماه از آثار آن دیده می‌شود. بیشتر منجمان را عقیده بر این است که

(۱) اصل: كَالْخَيْضَرَةِ، اصلاح از الآراء الطبیعیه، ص ۱۳۴.

(۲) جلید: هر چیز نیرومند، یخ.

ماه، عین صیقل خورده‌ای است که از خورشید نور می‌پذیرد. و به‌همین دلیل، در مقابله، مستوی و پُر می‌شود. و همچنین ستارگان نور خویش را از خورشید می‌گیرند. و خدای داناتر است.

در بزرگی اندازه ماه و ستارگان اختلاف کرده‌اند. از بعضی ایشان حکایت شده است که ماه همچند خورشید است و از بعضی روایت شده است که کوچکتر است و بعضی برآنند که بزرگتر از زمین است. دیگرانی عقیده داشته‌اند که زمین بزرگتر از آن است و از منجمان کسانی هستند که عقیده دارند که کوچکترین ستاره‌ای از ستاره‌های ثابت شانزده بار بزرگتر از زمین است و بزرگترینشان چهارصد و بیست بار بزرگتر از زمین است. اما ستارگان سیاره: چنانکه گفتیم خورشید، صد و شصت و اند برابر زمین است و زحل نود و نه و اند برابر زمین است و مشتری هشتاد و یک و نیم و ربع برابر زمین است و مریخ [۱] و نیم برابر زمین است و زهره چهل و چهار برابر زمین است و عطارد شصت و دو برابر زمین است و ماه سی و نه و ربع برابر زمین است. و خدای داناتر است.

در اجرام ستارگان و شکل آنها اختلاف کرده‌اند، همان‌گونه که در باب خورشید و ماه اختلاف کرده‌اند. چنین پنداشته‌اند که اینها انواری کروی‌اند. ارسطاطالیس ستارگان را زنده و خداوند نفس ناطقه می‌دانسته است. و گفته است: و این خود گواه است بر اتفاق نفس ناطقه حیوانی. و بعضی پنداشته‌اند که ستارگان را صورتهایی است همچون صور خلق. بعضی ستارگان را ^۲ پنداشته‌اند. و گروهی بر آن رفته‌اند که ستارگان فرشتگان‌اند و گروهی گفته‌اند: ستارگان و ماه و خورشید در مشرق به‌وجود می‌آیند و در مغرب نابود می‌شوند و گروهی پنداشته‌اند که ستارگان و خورشید و ماه در یک فلک‌اند نه در افلاک مختلفه.

و در کتاب خرمیه (کتاب الخرمیه) خواندم که ستارگان گویها و سوراخ‌هایند و روان خلاق را می‌گیرند و به ماه تسلیم می‌کنند و افزونی ماه از همین جاست تا آنگاه که به نهایت کمال و تمام خویش برسد. آنگاه آن را به مافوق خویش تسلیم می‌کند و تهی می‌گردد و بار دیگر بازمی‌گردد و به بازگرفتن روانها از ستارگان می‌پردازد تا باز لبریز شود. پس، از این شگفتیه‌ها عبرت بگیر و کتاب خدای عزوجل را پیروی کن و نیز آنچه از رسول (ص) نقل آن به صحت پیوسته است. خدای تعالی گوید: «و کرد ماه را در آسمانها و کرد آفتاب را چراغی» (۱۶: ۷۱) ^۲ چرا که چراغ جامع همه آنهاست. و همچنین است

(۱) متن افتادگی دارد.

(۲) الاله (خدای مؤنث) یا آلهه (خدایان).

(۳) در متن ضبط آیه تغییر شکل یافته بود که اصلاح شد.

خبر دادن او از ستارگان آنجا که گوید: «از پس درآید او را ستاره آتشین روشن.» (۳۷: ۱۰) و گفت: «و کرد ماه را در آسمانها روشنائی» (۷۱: ۱۶) و بر روی هم آنچه در این باب از پیشینگان و اصحاب نجوم روایت شده است - مادام که نقض توحید و ابطال شریعت یا انکار امور عیانی نباشد - در مظنه امکان و جواز است. خدای تعالی گوید: «خداوند دو مشرق و خداوند دو مغرب» (۵۵: ۱۷) و گوید: «خداوند مشرقها و مغربها» (۷۰: ۴۰) بر همگان. «و خداوند مشرق و مغرب» (۲۶: ۲۸) به شیوه‌ای مطلق. و این از آن روی است که خورشید را یکصد و هشتاد مشرق است و یکصد و هشتاد مغرب، هر روز از مشرقی طلوع می‌کند و در مغربی، که مقابل آن مشرق قرار دارد، غروب می‌کند. منظور از دو مشرق، مشرق درازترین روز سال است به‌هنگام حلول خورشید در رأس السرطان و کوتاهترین روزی به‌هنگام حلول آن در رأس الجذی و دو مغرب آن عبارت است از نقطه‌های محاذی این دو مشرق، به‌طور مساوی. و خدای تعالی گوید: «نه آفتاب را سزد که ماه را دریابد.» (۳۶: ۴۰) پس خبر داده است که آن دو نزدیک‌اند و یکدیگر را در نمی‌یابند و هرگاه که منزلی به خورشید نزدیک شود، نورش محو می‌شود تا در پرده گردد و چون دور گردد بر روشنائیش افزوده می‌شود تا آنگاه که مقابل آن قرار گیرد و پُر شود. بعضی از مفسران، در سخن خدای که گوید: «پس ما ببردیم نشان شب را» (۱۷: ۱۲) گفته‌اند منظور آزمونی است که در مورد ماه می‌کند که روشنی آن کم و زیاد می‌شود. و خدای داناتر است.

* در یاد کرد طلوع خورشید و ماه و خسوف و کسوف آن دو و فروپاشی ستارگان و جز اینها که در آسمان روی می‌دهد

در اخبار روایت شده است که خورشید چون غروب کند، می‌گذرد تا آنگاه که زمین را قطع کند. پس در برابر عرش به‌سجده درافتد و نورش را از او بگیرند و نوری نو بدو پوشانند و بدو فرمان دهند که بازگردد و طلوع کند و او سر باز زند و گوید: من بر مردمی که مرا، به‌جای خدای، بپرستند نخواهم تابید. تا آنجا که سید و شصت و شش فرشته او را برانند و چون طلوع کند سه رنگ حله بر او پوشانند سرخ و سفید و زرد و همچنین آنچه از تغییرات رنگ که به‌هنگام طلوع خورشید در آن دیده می‌شود و در روایت آمده است که این شعر امیه بن ابی‌الصلت را بر پیامبر قرائت کردند:

و خورشید، در پایان هر شب به صبح می‌رسد / در حالی که سرخ است و رنگش برافروخته / سر باز می‌زند از اینکه بر ما طلوع کند در سیر خویش، /

یا در شکنجه است یا در شکیبایی.

پیامبر(ص) گفت: «راست گفته است.»

در نزد اهل نجوم، خورشید پیوسته بر قومی طلوع می کند و بر قومی غروب، زیرا بر روی کره زمین حرکتی دایره وار دارد، به دور مستقیم. بسیاری کسان راندن خورشید و امتناع آن از طلوع را انکار می کنند، زیرا که مسخر است و جماد و غیر مکلف و اختیاری از خویش ندارد. هر چند من این خبر را درست نمی دانم، با این همه، اگر خبر درستی باشد باید آن را تأویل کرد و تمثیل دانست؛ زیرا که عرش محیط بر این جهان است، چون عرش سجده کند آنچه فروتر از عرش است نیز سجده کند اما چه بسا که جایی بر جایی دیگر برتری داده شود، و بدین مناسبت آن را به نزدیکی توصیف کنند چنانکه گوئیم: فلان خدای را یاری می کند پس هر چیزی او را «یاری می کند». و مثل اینکه می گوئیم «خانه های خدای» و آنچه بدینها ماند. اما سجده خورشید و ماه و ستارگان و درخت و جز اینها مثلاً در مورد زمین و آسمان و دیگر آفریده هایی که اهل تمیز و عقل نیستند، این سجده به معنی فرمانبرداری است در برابر اراده خدای و تسلیم و خواری است در برابر آنچه از طبع و حرکت در سرشت آنها نهاده اند و سرپیچی نکردن از آفریدگار. بعضی گفته اند به معنی این است که آثار صنع در این موجودات سبب می شود که بیننده در برابر آفریدگار آنها به سجده درمی آید، و سجده را به آنها نسبت داده اند، زیرا اینها سبب سجده اند. کسی که خورشید و ماه و ستارگان را زنده و گویا می داند، پس چگونه سجود و تسبیح آنها را انکار می کند؟ با اینکه ما روا می داریم که خدای تعالی در جمادات معنایی ایجاد کند که جماد بدان سبب سجده کند و فرمانبردار شود، چرا که این کار بر خدای دشوار نیست. سخن درباره این چیزها و معنی حقایق آنها به گونه ای گسترده، در کتاب معانی القرآن آمده است. اما مسئله راندن خورشید و امتناع آن، چنان می نماید که تمثیلی باشد، آن گونه که شاعر [که طرفه بن العبد است] گوید:

و چهره ای که گویی خورشید ردای خویش را بر آن فروافکنده است / با رنگی پاکیزه که در آن هیچ چین و شکنی نیست.

حال اگر خبر، تأویل پذیر باشد پس نباید به تخطئه و تکذیب آن شتاب کرد.

وهب بر آن است که خورشید بر گردونه ای است که دارای سبب و شصت ریسمان (عروه) است و از هر ریسمانی فرشته ای درآویخته است و آن را در آسمان

(۱) «فحیث ما سجدت تحت العرش» که ما آن را بدین گونه در نظر گرفتیم: «فحیث ما سجدت، سجدت

می کشند و همچنین ماه. و گردونه ماه از نور خورشید است. و گوید: دریا را موجی نگه داشته (مکفوف) است در هوا، چنان که گویی کوهی است کشیده و اگر خورشید از آن دریا برآید، مردم زمین شیفته او گردند چندان که به جای خدای، پرستش او کنند. و غیر از وهب روایت کرده اند که خدای تعالی خورشید را موکل بر چشمه ای کرده است تا در آن غروب کند [۱] پس گفت: در آتشی است گدازان. و اگر نبود آنکه فرشتگان خدای آن را باز می داشتند هر چه بر آن بود می سوزاند. و گفته اند که خورشید با روی خویش، اهل آسمان را روشنی دهد و با پشت خود اهل زمین را. و گفته اند که خورشید چون از آسمانی به آسمانی فرود آید سبیده بر می دمد تا آنگاه که به آسمان اول رسد و چهره بنماید. وهب گوید: چون خدای خواهد که بندگان خویش را آیتی بنماید و ایشان را عتاب کند، خورشید از آن گردونه به در آید و بدان دریا در شود و چون خدای خواهد که آیتی عظیم بنماید، اینها همه واقع شود. و همچنین ماه. و من بارها به خواننده یادآور شدم که اعتماد بر این روایات روا نیست مگر آنگاه که نص کتاب خدای باشد یا خبری راستین. اما می توان بر این اخبار وقوف حاصل کرد و به هیچ چیز آن یقین نمی توان داشت تا آنگاه که به صحت پیوندد.

آنچه از پیامبر(ص) ثابت شده است این است که روز مرگ ابراهیم، فرزند پیامبر، خورشید گرفت. مردمان گفتند این خورشید گرفت از مرگ اوست. پیامبر خطبه ای ادا کرد و گفت: «ماه و خورشید دو آیت از آیات خدایند و خسوف و کسوف آن دو به مرگ و زندگی هیچ کس بستگی ندارد و چون چنین ببینید به نماز پناه برید.»

و پیشینگان را در باب کسوف اختلاف است، چنانکه افلوطرخس حکایت کرده است و بر آن است که بعضی از قدما کسوف خورشید را نتیجه این دانسته اند که ماه در زیر آن قرار می گیرد. و بعضی عقیده داشته اند که به علت واژگون شدن جسم خورشید است که شبیه سفینه ای است و جانب مقعر آن به بالا می رود و جانب محدب آن به پایین می رود. بعضی عقیده داشته اند که در هر اقلیمی از اقالیم زمین و در هر پاره ای و منطقه ای و در هر زمانی خورشیدها و ماههای بسیاری وجود دارد. و بعضی عقیده داشته اند که گرفتن ماه [و] خورشید به دلیل بسته شدن تقعری است که در انحنا آن وجود دارد.

اما افلاطن و ارسطاطالیس و چانشینان ایشان دلیل کسوف را این می دانند که خورشید در سایه زمین قرار می گیرد و آن چنان است که هرگاه خورشید زیر زمین باشد و ماه در برابر او و در یک طریق واحد باشند سایه زمین بر جرم آن قرار می گیرد و میان

(۱) متن افتادگی دارد.

او و خورشید که روشنی بخش اوست حایل می‌شود، چرا که روشنایی او از روشنایی خورشید است. اما کسوف خورشید نتیجهٔ مرور ماه از زیر آن است. پس آن منکری که نمی‌پذیرد که خدای کسوف خورشید را از سایهٔ زمین آیتی از برای خلق قرار دهد و ایشان را بدان عتاب کند، پند گیرد. و اگر سقوط خورشید از گردونه، بدان گونه که روایت کرده‌اند، تمثیلی باشد از داخل شدن آن در سایهٔ زمین و اینکه گردونهٔ ماه از نور خورشید است رمزی باشد از اینکه نور ماه از نور خورشید اقتباس می‌شود و این سخن که خورشید بر گردونه‌ای است که سیصد و شصت ریمان دارد منظور درجات سیصد و شصت گانهٔ فلک باشد، خدای داناتر است. و این سخن وی که با فرود آمدن خورشید از آسمانی به آسمانی سپیده بر می‌دمد به معنی این است که مسیر خورشید در درجات و ارتفاع از منزلی به منزلی چنین است، زیرا اهل تنجیم، در اینکه خورشید در يك آسمان قرار دارد، اختلافی ندارند.

دربارهٔ آن سیاهی که در چهرهٔ ماه دیده می‌شود اختلاف کرده‌اند: مسلمانان روایت کرده‌اند که فرشته‌ای آن لکه را بر آن زده است. و روایت کرده‌اند که در آغاز ماه نیز مانند خورشید بود، و شب از روز بازشناخته نمی‌شد، پس خدای تعالی فرشته‌ای را فرمان داد تا بر خویش بر ماه کشد و آن را محو کند و آن همان سیاهی است که در چهرهٔ ماه می‌توان دید. و از دیمقریطس^۱ حکایت کرده‌اند که جسم ماه مستنیر است و صُلب، دارای سطوح و دره‌ها و کوههاست و این است سبب آنچه بر چهرهٔ آن دیده می‌شود. و بعضی عقیده داشته‌اند که ماه ابری است مستنیر که ملتهب است. بعضی گفته‌اند عین صیقلی است به مانند آینه‌ای که روشنی خویش را از خورشید می‌گیرد، چون با آن برابر شود. پس آن کوهها که در ماه دیده می‌شود از مقابلهٔ با عین خورشید است. و کار در این مورد آسان است. زیرا اگر چنان باشد که این گروه پنداشته‌اند، خدای تعالی است که آن را محو می‌کند، چنانکه در خبر آمده است. حال یا به صورت آفریدن کوههایی است در آن، یا به نشان دادن آن کوهها یا به هر چه که بخواهد.

دربارهٔ فروپاشی ستارگان اختلاف کرده‌اند: مسلمانان گفته‌اند اینها زندگان دیوان‌اند، آن گونه که خدای تعالی گفته است. و جز اهل تعطیل و الحاد، کسی دیگر منکر وجود صور روحانی در آسمان نیست. با این همه اینان اقرار دارند بر اینکه فلک و ستارگان و آنچه در آنهاست دارای تأثیراتی هستند، پس جایی برای انکار استراقِ سمعِ شیاطین [و تعقیبِ شهابِ آنان را] وجود ندارد، با اینکه هر کس منکر صور آسمانی باشد، انکارش

(۱) متن اصلی: «دمقریطس».

دربارهٔ جن و شیاطین بیشتر است. حال اگر کسی بگوید که این فروپاشی ستارگان همواره وجود داشته است در حالی که شما معتقدید که به هنگام مبعث پیامبر (ص) آسمانها در آن هنگام پاسداری می‌شده است، گوییم: فروپاشی ستارگان، همواره رجم شیاطین نیست شاید چیزهایی را رجم می‌کنند که دانسته نیست و هیچ کس آن را نمی‌بیند یا این فروپاشی ستارگان به علت دیگری است. یا اینکه خدای تعالی عذابی از برای شیاطین قرین آن کرده است. از زهری پرسیدند که آیا در دورهٔ جاهلیت نیز آسمان پاسداری می‌شد؟ گفت: آری، اما چون پیامبر (ص) مبعوث گردید این کار با شدت بیشتری همراه شد. از منجمان کسانی هستند که عقیده دارند این شهابها تازیانه زدن آسمان است. و از ایشان حکایت شده است که این شهابها به منزلهٔ شراره‌هایی است که از آتیر فرو می‌ریزد و بر جای می‌افسرد. و بعضی عقیده داشته‌اند که پشه‌هایی است از خورشید! با اختلافات بسیار در این باب.

در باب کهکشان اختلاف کرده‌اند. افلوطرخس از بعضی پیشینگان حکایت کرده است که کهکشان فلکی است و ابری. و از بعضی حکایت کرده است که روشنایی انبوهی از ستارگان خرد است که بعضی از آنها به بعضی دیگر پیوند یافته‌اند. از بعضی روایت کرده است که آن خطای باصره^۲ است و از بعضی دیگر روایت کرده است که کهکشان مسیری است که خورشید در آغاز از آنجا عبور می‌کرده است. و ارسطاطالیس گفته است که کهکشان التهاب بخاری یابس و بسیار است، که به گونهٔ آتش، در زیر ستارگان متحیر، بهم پیوسته است و بعضی از مسلمانان کهکشان را دروازهٔ آسمان می‌نامند و بعضی از ایشان آن را فراخ درهٔ آسمان خوانند.

* در یاد کرد بادها و ابرها و نمها و رعد و برق
و جز اینها که در جو عارض می‌شود

در بادها اختلاف کرده‌اند. خدای تعالی گوید: «و اوست آن خدای که بفرستد بادها را پراکنده پیشِ بَخِشودنِ او.» (۷: ۵۷) پس خبر داده است که این بادها مزدهٔ باران‌اند. و گوید: «خدای آن خدای است که بفرستد بادها تا برانگیزد ابری.» (۳۰: ۴۸) پس خبر داد که آنها برانگیزانندهٔ ابرها و میغ‌هایند و گوید: «و ما بفرستادیم بادها را

(۱) افزوده مترجم.

(۲) متن: «تخییل فی العین» قس صفحهٔ ۲۹۷.

گشَن دهنده.» (۱۵: ۲۲) پس خبر داد که آنها گشَن دهنده درختان و زمین اند. و خدای تعالی گوید: «و قوم عاد، آنگاه که باد سترون را بر ایشان فرستادیم» (۵۱: ۴۱). پس خبر داد که بادهای سترون ضدابادهای گشَن دهنده اند، زیرا مایه عذاب اند و بادهای گشَن دهنده مایه رحمت اند. از پیامبر به صحت پیوسته است که گفت: مرا به باد صبا یاری داده اند و هلاک قوم عاد به باد پس پشت (دبور) بود. و باد جنوبی هر کجا بوزد، خدای در پی آن بارانی خواهد فرستاد. و روایت کرده اند که گفت: از بادها نومید م باشید که آنها نفس رحمان اند. مفسران گفته اند که خدای افسردگی زمین و اندوه آفریدگان را با نفس باد از میان بردارد بدان که باران ببارد و هوا تازه شود. بعضی گفته اند: باد نفس فرشته‌ای است. و خدای داناتر است.

و بادها بر چهار گونه اند: صبا، جنوب، شمال، و دبور. گویند باد یکی است و اختلاف آن در جهت وزیدن است. باد صبا که قبول است و بیرون آمدنگاه آن میان دو مشرق است: مشرق تابستان و مشرق زمستان، از مطلع ذراع تا مطلع سعدالذابح. و دبور بادی است که در مقابل صباست. و بیرون آمدنگاه باد جنوب از میانه مشرق زمستان است تا مغرب زمستان و از مطلع سعد ذابح است تا مسقط عقرب. و باد شمال بادی است که در مقابل باد جنوب است. و مطلعها یکصد و هشتادند. و مغربها نیز یکصد و هشتاد. هر مطلعی را بادی است و هر مغربی را بادی و این بادها، همه، در درون این چهار باد قرار دارند. و باد همان هواست عیناً. و چون خدای در آن جنبشی ایجاد کند می‌وزد و به حرکت درمی‌آید. و اکثر پیشینگان نیز بر این عقیده بوده اند که باد سیلان هواست. و بر آنند که وزیدن باد نتیجه گذار خورشید بر زمین است که از آن بخار برمی‌خیزد. اگر بخار تر باشد ماده باران می‌شود و اگر خشک باشد ماده باد می‌شود. و این رواست که خدای تعالی گذار خورشید را علتی از برای انگیزش بادها قرار دهد، اگر بخواهد. همان‌گونه که ابر را سبب باران ساخته است. در بعضی اخبار آمده است که باد صبا از بهشت می‌وزد و باد پس پشت (دبور) از دوزخ. و از حسن روایت شده‌ایم که گفت: باد جنوب از بهشت بیرون می‌آید و از دوزخ می‌گذرد و گرمای آن از آن سبب است و باد شمال از دوزخ بیرون می‌آید و بر بهشت می‌گذرد و سردی آن از آنجاست. و خدای داناتر است.

اگر مناسبت تمثیل، استوار شود، از تبعیض درامان خواهیم بود و چنان است که به مردی فاضل بگویند از فرشتگان است یا به مردی شریر بگویند که از شیاطین است، منظور در اینجا، تشبیه است نه اینکه او از جنس آنهاست و از آنها. منجمان برآنند که علت گرمای باد جنوب این است که وزشگاه آن، سرزمینهای

گرم است که نزدیک به خورشید است و سرمای باد شمال از دوری خورشید است نسبت به آن سرزمینها. و خدای داناتر است. اما میغها و ابرها و شبنمها (اندا) و مه، همه بخاری است که از زمین برمی‌خیزد، اگر انبوه شود ابر خواهد شد و اگر رقیق شود میغ و غبار خواهد شد و خدای تعالی گوید: «خدای، آن خدای است که بفرستد بادها را تا برانگیزد ابری.» (۳۰: ۴۸) و منجمان برآنند که خورشید از مواضعی مرطوب می‌گذرد و از دره‌هایی. و از حرارت عبور خویش ابری برمی‌انگیزد، اگر آن بخار انبوه شود میغ خواهد شد. و گویند باران حالت اجتماع و فشرده‌شدگی آن بخار است که به صورت قطراتی درمی‌آید، همان‌گونه که از سر دیگ قطره‌ها می‌چکد، زیرا هر چیز تری چون تافته شود بخار از آن برخیزد. و آن چنان است که اگر حرارت با رطوبت بیامیزد اجزای آن لطیف شود و آن را به صورت هوا درمی‌آورد و اگر سرمای هوا در آن بخار افزون شود، آن را به زمین بازخواهد گرداند. پس انبوه و فشرده گردد و به گونه آب درآید. حال اگر آنچه فرود می‌آید خرد باشد و اندک، شبنم خوانده می‌شود و به همین دلیل شبنم بیشتر در زمستان است و در شبها. زیرا در آن هنگام هوا سرد است و اگر بخاری که متصاعد می‌شود سبک باشد و اندک و سرمای که از بالا بر آن فشار آورده است بسیار باشد، آن بخار جامد خواهد شد. حال اگر آن بخار بسیار باشد و سرما نیز بسیار تبدیل به برف (ثلج) خواهد شد و اگر سرمای ابر بسیار شود، آبی که در آن جای دارد منقبض گردد و جامد شود و به گونه یخچه و تگرگ (برد) درآید. اختلافی که در خردی و بزرگی آن وجود دارد، نتیجه بعد یا قریب مسافت ابر است از زمین. اگر نزدیک باشد و به سرعت فرود آید، چیزی از پیرامون آن ذوب نمی‌شود و دانه‌های آن همچنان درشت خواهد بود. همچنین است باران. و اینها همه، چیزهایی است روا و ممکن است و در هیچ کدامشان ردی بر کتاب خدای و ابطال دین نیست.

از ابن عباس (رض) روایت شده‌ایم که خدای تبارک و تعالی بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزند و باران را بر آن فرومی‌فرستد. پس باد، به مانند مادیان آبستی که در زهش گرفته باشد، آن را آشکار می‌کند. اما حکایتی که وهب نقل کرده است که به روزگار طوفان نوح، زمین به خدای تعالی شکایت برداشت که طوفان رخساره‌اش را آبله‌گون کرده است، پس خدای ابر را غربالی کرد از برای باران. اگر این سخن درست باشد، به معنی آن است که بر انبوهی ابر افزود، چنانکه گفته است، و در سخن خدای تعالی «و می‌فرستد از آسمان از کوههایی که در وی است یخچه‌ای فراوان.» (۲۴: ۴۳) بیشتر اهل لغت برآنند که تگرگی که در زمین دیده می‌شود، وقتی که از آسمان نازل می‌شود، به مانند کوهی است. و آسمان به معنی ابر است و اهل زبان را در این اختلافی نیست. گروهی گفته‌اند که

بارانها، همه، از بخار زمین است و بخار بارانها، جز يك بخار نیست که به هر سال خدای آن را از آسمان فرومی فرستد، تا زمین و درخت و گیاه را بدان زندگی بخشد و همین است سخن خدای تعالی که: «و از آسمان آبی مبارک فرستادیم.» (۵۰: ۹) تا آخر آیه. و خدای داناتر است.

اما رعد و برق و صاعقه و شهاب و قوس قزح و زلزله و لرزشها: در بعضی اخبار آمده است که رعد فرشته‌ای است موکل برابر و همراه آن فلان مقدار آهن است.^۱ ابر را از سرزمینی به سرزمینی می راند، آن گونه که ساریان شتران را. هر گاه ابری نافرمانی کند، رعد بر او صیحه می زند و صدای او راندان ابرهاست و برق تازیانه اوست و صاعقه‌ها شراره‌های آنند. در حدیثی دیگر آمده است که ابر فرشته‌ای است که به زیباتر کلامی سخن می گوید و به زیباترین وجهی می خندد و رعد کلام اوست و برق خنده وی. و خدای از درستی این خبرها، آگاهتر است. زیرا محمد بن جریر طبری در کتاب التفسیر خویش آورده است که ابن عباس (رض) به ابن الجلد نامه نوشت و از وی درباره رعد و برق پرسید. او گفت: رعد، باد است و برق آب. خدای تعالی گوید: «و تسبیح می آرد رعد به حمد و تعظیم وی و فرشتگان از ترس و بیم وی. و صاعقه‌ها می فرستد و به هر که می خواهد می رساند.» (۱۳: ۱۳) پس بدین گونه از تسبیح رعد خبر می دهد و از فرستادن صاعقه‌ها. همان گونه که از گفتار آسمانها و زمین خبر داد که «گفتند آمدیم بطوع» (۴۱: ۱۱) و پیشینگان، در این چیزها، اختلاف دارند و آنچه در نزد ایشان پسندیده تر است سخن ارسطاطالیس است که معتقد است چون خورشید از زمین بگذرد بخار خشک و بخار تر برمی انگیزد و در اثر آن ابر حاصل شود، پس چون آن بخار تر در آنجا گرد آید، آنچه از بخار یابس در جو آسمان هست، محصور می ماند و ابر را می کوبد و می زند و می شکافد و ازین برخورد و کوفته شدن، رعد به وجود آید و از آن پاره شدن و شکاف، برق و صاعقه‌ها، به مثل، همانند پریدن شراره‌های آتش زنه اند. و آن به هنگامی است که با آن برخورد، حرارت خورشید و خشکی جمع گردد، در آن هنگام صاعقه ایجاد می شود. و ما پیش از این بیان داشته‌ایم که نام فرشته، گاه، بر صورتهای روحانی، نیز، اطلاق می شود و نیز بر جمادات به اعتبار فرمانبرداری و تسلیمی که در برابر آنچه بر ایشان نهاده شده، دارند. پس دور نیست که بدین گونه رعد را - که بادی است یا برخورد ابری - فرشته بنامند، و خدای داناتر است. و ارسطاطالیس صدایی را که از ابر شنیده می شود تشبیه کرده است به بانگ و فریادی که از هیزم تر - وقتی که آن را در آتش می افکنند - شنیده

(۱) معه کذا من حدید.

می شود. و رواست که خدای تعالی از اضطراب باد در ابر فرشته‌ای بیافریند که نام آن رعد باشد. و ما، تا آنجا که نصی از کتاب خدای و خبر راستینی از پیامبران نیافته باشیم، میان مقالات اهل اسلام و گفتار پیشینگان هماهنگی برقرار می کنیم و اگر چیزی از آن سخنان با آرای ایشان توافق نداشته باشد، آن رأی مهجور است و به دور افکنده.

اما هاله خورشید و ماه و ستارگان: از اجتماع بخار در جو و انبوه شدن آن به وجود می آید، پس آنگاه که نور خورشید و ماه در هوا بتابد، آن نور، در هوا، بر آن بخار بازگشت می کند و منعطف می شود و در نتیجه آن هاله‌ها رؤیت می شود. و گروهی عقیده‌ای خلاف این دارند. و خدای داناتر است. اما شهابها و عمودها، از بخار خشکی است که در جو بالا رود و به نزدیکی فلک قمر رسد و در آن هنگام منحنی شود و بر اثر حرکت فلک ملتهب شود. اگر پاره‌هایی از آن به هم پیوسته باشد، به گونه شهاب و عمودها و ستاره‌های دنباله‌دار دیده می شود. بعضی گفته‌اند که اینها همه خطای باصره است^۱ که حقیقتی ندارد.

اما قوس قزح، از شعاع خورشید است که در بخارتر می تابد، آن گونه که شعاع در آب می تابد و بعد بر دیوار می افتد و گاهی اگر مبتلایان به چشم درد به چراغ نگاه کنند چنین حالتی پیدا می شود^۲ و می توان آن را آزمود، بدین گونه که شخص در برابر خورشید بایستد و آب بپاشد و این کار را ادامه دهد تا آنگاه که انعکاس آن ظاهر شود، قوس قزحی خواهد یافت. اما سُرخ و زردی آن نتیجه تری و خشکی است و آن را بر آتش بتوان قیاس کرد که اگر هیزمی تر در آن باشد، رنگ آن آتش سرخ است و کدر و اگر از هیزمی خشک باشد رنگ آن زرد و صافی. و آن سبزی که بعد از زردی دیده می شود بدان سبب است که جسمی که از آن می تابد، کدرتر است. و بعضی معتقدند که این تخیل است و حقیقتی ندارد، درست به مانند کسی که در کشتی نشسته و می پندارد که زمین با او در گردش است. و روایت کرده‌اند که ابن عباس روا نمی دانست که قوس قزح بنامد و می گفت: قوس قزح از آن شیطان است. و از وهب حکایت کرده‌اند که قوس قزح را خداوند پس از طوفان نوح آشکار کرد تا امانی باشد از غرق شدن و خدای داناتر است.

اما گردباد، از برخورد دو باد که در جهت و وزشگاه مختلف حرکت کنند حاصل می شود، از آن میان گردبادی برمی خیزد که در هوا کشیده می شود. و بعضی گویند که آن شیطان است. و خدای داناتر است.

اما هده (فروریختن) نتیجه وقفه‌های باد است در هوا و در زمین.

(۱) تخیل فی البصر. ← قس، ص ۲۹۳.

(۲) متن: «و قد يعرض مثل ذلك لغزبه [لغزبه اصلاح هوار] زمد» ولی در الآراء، ص ۱۴۷: لمن كان به زمد.